



أَيُّهَا الْعَزِيزُ... جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ...

گذری بر تقلید

تلخیص «درنگی نو بر لایه‌های تقلید»

محمدهادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۲۱)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: گذری بر تقلید: تلخیص (درنگی نو بر لایه های تقلید)/ محمد هادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۱ص. ؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۲۱.
شابک	: ۶-۶۵-۸۰۲۳-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	: چاپ قبلی: ۱۴۰۱ (۴۷۸ص.)
یادداشت	: نمایه
یادداشت	: درنگی نو بر لایه های تقلید
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: اجتهاد و تقلید - Ijtihad and taqlid *
موضوع	: اجتهاد و تقلید -- احادیث -- Ijtihad and taqlid
	*Hadiths
رده بندی کنگره	: BP۱۶۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۰۵۲۷۳۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

گذری بر تقلید

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد
 ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین علیه السلام
 چاپ اول: بهار ۱۴۰۴
 تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۶-۶۵-۸۰۲۳-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین علیه السلام، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹-
www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا علیه السلام، کتابفروشی
 طالبیان شریف، تلفن: ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰-۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷

آن چه در این کتاب می‌خوانید:

✓ تقلید، سدّ سوق الجیشی

✓ کانون بایسته تحقیق در تقلید

✓ لایه‌های سه‌گانه تقلید

✓ ردّ پای تقلید در قرآن و روایات

✓ استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید

✓ وجود تقلید در دوران حضور معصومین علیهم‌السلام

✓ تولد تقلید در حوزه دین

✓ بستر و دامنه تقلید عقلانی

✓ عالمیت مرجع، بستر نخست تقلید

✓ عدالت مرجع، ضامن عدم انحراف

✓ الغای شرط عصمت در نقل روایت و افتا

فهرست

۹.....	سراغاز
۱۱.....	تقلید، سدّ سوق الجیشی
۱۳.....	کانون بایسته تحقیق در تقلید
۱۷.....	لایه‌های سه‌گانه تقلید
۲۱.....	تقلید یک ضرورت عقلانی
۲۵.....	ردّ پای تقلید در قرآن و روایات
۲۷.....	استدلال به سیره عقلائیه بر درستی تقلید
۲۷.....	استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید
۳۱.....	تقلید موسی از خضر، دلیل حقانیت تقلید
۳۳.....	ایمان به غیب، جایگزین شناخت
۳۸.....	دو دستگاه دین، تعقل و پذیرش سخن عالم
۴۲.....	تقابل شرایط راوی با مفتی، مثبت اعتبار رأی فقیه
۴۶.....	اعتبار آراء و فتاوی در صورت عدم انحراف
۴۸.....	مشعل‌داری عالم، جایگزین شناخت
۵۰.....	رأی عالم، میزان است
۵۱.....	اخذ معالم دین، جایگزین شناخت
۵۵.....	اعتماد بر فقیه، جایگزین شناخت

.....	عالم، رکن وثیق جاهل	۵۷
.....	فرمانبرداری از عالم جایگزین شناخت	۵۹
.....	إتباع و پیروی عالم، جایگزین شناخت	۶۲
.....	اقتداء به عالم، جایگزین شناخت	۶۴
.....	تمسک به عالم جایگزین شناخت	۷۳
.....	دیانت با شنیدن از راستگو، جایگزین شناخت	۷۴
.....	تصدیق با حجت قول غیر، جایگزین شناخت	۷۵
.....	استنباط فقیه، جایگزین شناخت	۷۸
.....	فتوای فقیه، جایگزین شناخت	۸۰
.....	إصغاء به عالم، جایگزین شناخت	۸۱
.....	قبول سخن عالم، جایگزین شناخت	۸۳
.....	تلازم حصن اسلام با تقلید	۸۵
.....	ملازمه با علما و قبول از حکماء	۸۷
.....	استماع از عالم، جایگزین شناخت	۸۸
.....	وجود تقلید در دوران حضور معصومین علیهم السلام	۹۴
.....	تولد تقلید در حوزه دین	۹۷
.....	تفاوت قابلیت ذاتی افراد	۹۷
.....	تفاوت کاری و همتی افراد	۱۰۵
.....	گسترده‌گی مسایل دین	۱۰۷
.....	گسترده‌گی فروع	۱۰۸

۱۱۳	 دشواری فهم دین (عمق و غموض دین)
۱۱۵	 بستر و دامنه تقلید
۱۱۶	 عالمیت مرجع، بستر نخست تقلید
۱۲۲	 عدالت مرجع، ضامن عدم انحراف
۱۲۷	 الغای شرط عصمت در نقل روایت و افتا
۱۲۹	 پیوست
۱۲۹	 توجه اکید
۱۳۰	 آدرس روایات:

نوشتار پیش روی شما بیست و یکمین شماره از تحقیقات سایت «آشتی با خرد» است که تلخیصی گزینشی از کتاب «درنگی نوبر لایه های تقلید» است. در این نوشتار به مباحث روان بسنده شده تا برای عموم سودمند افتد. لذا محققین و نکته سنجان برای مباحث عمیق و دشوار بایسته است به کتاب «درنگی نوبر لایه های تقلید» مراجعه نمایند.

همچنین برای تکمیل مباحث تقلید، مراجعه به بحث «مرجعیت امینان دنیا و دین» بسیار بایسته است.

نوشتاری با عنوان «پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید» نیز ناظر به پرسش ها و شبهاتی است که حول مرجعیت و تقلید مطرح شده است. این بحث نیز مکمل ضروری مباحث پیش روی شماست. لذا غفلت از آن هرگز شایسته نیست.

متن «درنگی نوبر لایه های تقلید» در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۲۷۲۶-۲۳۰۱۶

ما را در اینجا می توانید ببینید:

shia-akhbari.com

shia-akhbari.org

aashtee.org

aashtee.ir

aashtee.net

aashteebakherad.com

aashteebakherad.ir

aashteebakherad.org

از نظرات و انتقادات شما استقبال می کنیم:

info@ashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

سرآغاز

«تقلید» ارتباط تنگاتنگی با «پذیرش سخن غیر» دارد و واقعیتی است که با نام‌ها و اشکال متفاوت در بیشتر قلمرو زندگی همگان جاری است.

ناگفته پیداست که تمامی موارد «پذیرش سخن غیر»، عقلایی و درست نیست.

لذا مقصود از جریان تقلید در سرتاسر زندگی این است که با صرف نظر از درستی و نادرستی آن، این امر واقعیتی است که در تمامی جوامع بشری به شکل گسترده مشهود است.

به سخن دیگر «پذیرش سخن غیر» در همه حالات درست نیست. بلکه درستی آن مشروط به شرایطی است که به زودی توضیح آن را

خواهید دید.

لذا اگر شرایط مورد اشاره وجود داشته باشد، درستی تقلید از منظر
خرد و عقلا و دین پذیرفته شده است.
شناخت اهمیت و جایگاه بحث تقلید کمک می نماید تا با ثمرات
و تأثیرات مهم آن آشنا شویم.

تقلید، سدّ سوق الجیشی

تقلید، یعنی حجیت فتوای عالمِ عادل برای غیر عالم، تفاوت عمده‌ای با همه مسائل اصولی و فروع فقهی دیگر دارد. همین تفاوت هم ضرورت آن را فوق العاده می‌کند.

در اینجا به اشاره به چند ویژگی آن بسنده می‌کنیم:

(۱) تقلید دومین شاهراه امتثال تکالیف الهی است.

(۲) تقلید، دروازه حیات و پویایی جامعه شیعه است.

(۳) تقلید در دوران غیبت، نخستین سنگر در مقابل مهاجمین است.

(۴) کانون‌های متضاد باطل، در تهاجم به تقلید اشتراک نظر دارند.

(۵) تقلید، گواه گویای تخصصی بودن دین است.^۱

درنگ شایسته در زوایای تقلید، روشن می‌سازد که مسئله تقلید، موقعیت سوق الجیشی است که اگر از آن مراقبت بایسته نشود، راه برای نفوذ دشمن در همه عرصه‌های دین گشوده می‌شود.

(۱) تفصیل این مباحث را در کتاب «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» ببینید.

لذا تبیین علمی مسئله تقلید و نیز دفع شبهات مطرح شده در آن، اگر از ضروری‌ترین مسائل شیعه نباشد، قطعاً در شمار مسائل بسیار ضروری است که بایسته است به آن پرداخته شود.

پس از اشاره به اهمیت سوق الجیشی مسئله تقلید، نگاهی به تعریف تقلید خواهیم داشت تا روشن شود که اولاً موضوع نوشتار حقیقت تقلید است نه مفهوم واژه تقلید و ثانیاً آن چه شایسته و بایسته تحقیق است چیست.

کانون بایسته تحقیق در تقلید

از آن جایی که موضوع نوشتار «تقلید» است شایسته است در آغاز با مفهوم تقلید آشنا شویم تا ببینیم چه چیزی بایسته تحقیق است؟ معاجم لغت در مورد مفهوم «تقلید» گوناگون سخن گفته‌اند. اما در میان همه لغت‌نامه‌ها، مجمع البحرین، تنها به قبول قول غیر بسنده کرده است و سخنی از پیروی نیاورده است.

«تقلید» در اصطلاح دانشمندان، پذیرفتن سخن دیگری، بدون اطلاع از دلیل آن است. علت نامگذاری آن هم این است که مقلد مسئولیت سخن دیگری را چه حق باشد و چه باطل، همچون قلاده‌ای بر عهده صاحب سخن می‌اندازد.^۱

در برخی از معاجم فارسی نیز تقلید این گونه معنی شده است:

۱- از روی کار دیگری کاری انجام دادن ۲- در امور شرعی و عبادات از مجتهدی پیروی کردن ۳- گردن‌بند به گردن انداختن

۴- کاری به عهده کسی انداختن.^۱

اگر لغت نامه مجمع البحرین را معیار قرار دهیم و تقلید را «قبول قول الغير من غير دليل» بدانیم، پیروی و اتباع مقلد از مقلد، از آثار تقلید شمرده می شود.

و اگر لغت نامه طراز الاول را معیار قرار دهیم و تقلید را «اتباع الإنسان غیره فيما يقول و يفعل معتقداً الحقیة فيه من غير نظر و تأویل فی الدلیل»^۲ بدانیم، قبول سخن غیر، مبدأ تقلید است و نه خود تقلید. اینک سراغ روایات می رویم که بینیم تقلید را چگونه تفسیر کرده است.

در روایتی برخی از ثمرات علم را این گونه توصیف نمود:

«الاستماع من العلماء و القبول منهم...» (روایت ۱)^۳

حرف شنوی از علما و پذیرش از آنها...

در روایت دیگری این چنین آمده است:

(۱) فرهنگ فارسی عمید

(۲) یعنی «پیروی کردن از گفتار و کردار دیگری، اما به دلیل این که سخن دیگری حق پنداشته می شود، مقلد به دلیل گوینده سخن کاری ندارد. الطراز الأول ج ۶ ص ۱۹۴

(۳) برای دیدن آدرس روایات به پایان کتاب مراجعه نمایید.

احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید (در امر دین) با چه کسی تعامل داشته باشم و از چه کسی دینم را اخذ نمایم و سخن چه کسی را قبول نمایم؟

حضرت به او فرمود عَمَری مورد وثوق و اعتماد من است پس آن چه از من به تو رساند از من رسانده است و آن چه به تو از جانب من گفت از من گفته است پس از او حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا او ثقه‌ای امین است. (روایت ۲)

در این روایت سخن از امور متعددی به میان آمده است که عبارتند از: ۱- تعامل با دیگری در امر دین، ۲- اخذ دین از دیگری، ۳- پذیرش قول غیر در امر دین، ۴- رساندن دین توسط ثقه‌ی امین به دیگران، ۵- هم‌ارزشی سخن ثقه‌ی امین با سخن امام معصوم، ۶- وجوب حرف‌شنوی از شخص ثقه‌ی امین و ۷- وجوب فرمانبرداری از ثقه‌ی امین.

به توضیحی که خواهد آمد این گونه روایات «راست‌پنداری» و پذیرش قول غیر را تقویت می‌کند.

به دلیل پیچیدگی‌های مباحث مرتبط با معنی اصطلاحی «تقلید»، از آنها می‌گذریم.

اگر تقلید را عمل به سخن غیر بدانیم، مراد از تقلید، عمل به سخن

غیر، بدون اطلاع از دلیل آن سخن است. پیدا است که اگر تصدیق یا عمل، همراه با اطلاع از دلیل آن سخن باشد، از حوزه تقلید خارج شده و به حوزه تعلم ورود پیدا کرده ایم. در نتیجه عمده امتیاز تقلید، ویژگی «بی اطلاعی از دلیل قول غیر» است.

البته به توضیحی که خواهد آمد «پذیرش قول غیر» در صورتی درست است که دو صفت دانایی و عدالت صاحب سخن احراز گردد.

بر این اساس ویژگی تقلید شد یک دانستن و شناختن و آن شناخت عالم عادل است و یک ندانستن و نشناختن و آن بی اطلاعی از دلیل قول آن عالم عادل است.

با در نظر گرفتن این دو مطلب، روشن می شود که محور تحقیق، ارزش تصدیق قول غیر، بدون اطلاع از دلیل آن قول است.

در روایات، شاهد عناوین فراوانی هستیم که همگی به شکلی ناظر به تصدیق قول غیر است، اما واژه تقلید در آنها اخذ نشده است.

پس آن چه شایسته تحقیق است این است که روشن شود از منظر خرد و دین، پذیرفتن و عمل، بدون اطلاع از دلیل قول غیر، در کجا پذیرفتنی است و در کجا پذیرفتنی نیست.

لایه‌های سه‌گانه تقلید

درک درست واقعیت «تقلید» در گرو آشنایی با «باور» و تقسیمات آن است. به عصاره‌ای از این مباحث توجه کنید.

مفهوم «باور» با واژگانی دیگر همچون گرویدن، ایمان، عقیده، اعتقاد، قبول، پسند، تایید، تصدیق، تصویب، توافق، و... نیز بیان می‌گردد.

تعبیرات یاد شده همگی بیانگر «پذیرش قلبی» و «راست پنداشتن» یک امر است. اگر امری قلباً مورد پذیرش قرار گرفت، می‌توانیم بگوییم به این امر ایمان پیدا کرده‌ایم، یا آن را باور نموده‌ایم، یا به آن عقیده‌مند شده‌ایم و یا....

باورها تقسیم می‌شود به باورهای مستقیم، در صورتی که سخن کسی واسطه‌ی در تحقق باور نباشد و باورهای با وساطت شخص، در صورتی که دلیل باور، سخن شخص خاصی باشد.

باور با واسطه، یعنی باور سخنان دیگری، همان تقلید است.

در این صورت، شخصیت فرد واسطه است که بستر تقلید از

سخنان او را فراهم می‌کند.

با این توضیح روشن شد که لایه نخست تقلید، پذیرش و راست‌پنداری سخن غیر است.

از پذیرش سخن این چنینی، علاوه بر تعبیر «تقلید»، با تعبیر «تعبد» نیز یاد می‌شود.

تعبد، پذیرش قول غیر، تنها با اتکا به عالم بودن آن شخص است. لذا در این موارد، نسبت به محتوای سخن او، دلیل و سندی درخواست نمی‌شود.

البته اگر علم و وثوق صاحب سخن احراز شد، تعبد به سخنان چنین شخصی و تقلید از او عاقلانه است.

در اینجا به یک نتیجه مهم می‌رسیم و آن این‌که:

(۱) مقوم تقلید به شکل مطلق، عدم شناخت نسبت به محتوای مورد تقلید است.

(۲) شایستگی شخص مورد تقلید، باید احراز گردد تا تقلید عقلایی باشد.

پس عقلانیت تقلید، در گرو یک ندانستن و یک دانستن است:

ندانستن و بی‌اطلاعی تقلید کننده، از دلیل امری که در آن تقلید می‌کند.

دانستن و احراز شرایط و شایستگی فرد برای تقلید و پذیرفتن سخن او.

این دانستن و ندانستن، اثر شگرفی در تمامی مباحث تقلید می‌گذارد. از جمله این که:

ندانستن، تعبد را متولد می‌کند و دانستن، عقلانیت تعبد را پشتیبانی می‌کند.

نتیجه این شد که باور و قبول داشتن سخن یک شخص، لایه اول تقلید است.

لایه دوم تقلید، تعبد و پذیرش بدون اطلاع از دلیل قول غیر است. اما لایه سوم تقلید که هدایت تشریعی است، در مباحث تفصیلی بررسی می‌شود.

اگر کسی با اندک تلاشی بتواند ندانستنش را به دانستن تبدیل کند، خود عالم می‌گردد و موضوعی برای تقلید باقی نمی‌ماند. ندانستن است که به تولد تقلید، یعنی مراجعه به دانای مسئله، می‌انجامد. از مراجعه به دانای مسئله، مرجعیت متولد می‌شود. از این رو می‌توان گفت مرجعیت، لازمه جداناشدنی تقلید است.

تقلید یک ضرورت عقلانی

تقلید یکی از شاخه‌های باور است که خلأ دانستن را پر کرده است. بر این اساس تقلید یک ضرورت حیات همگان است و حذف آن از صفحه زندگی، به اختلال شدید در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی و فردی منجر می‌شود.

یکی از نمونه‌ی باورهای غیر دینی همین تسخیر کره ماه است. تسخیر کره ماه توسط بشر، با بوق و کرنای مفصلی مستقیماً از تلویزیون پخش شد و میلیون‌ها نفر در سراسر جهان آن را مشاهده کردند. با این همه گه‌گذاری اشکالات متخصصین این حوزه بر دروغ بودن این مسئله، متوجه سازمان ناسا می‌شد و ناسا نیز تلاش می‌کرد به آنها پاسخ دهد.

تا این که...

«پاتریک موری» کارگردان آمریکایی پس از ۱۶ سال رازی بسیار بزرگ را فاش کرد: «فرود بر ماه توسط آمریکا، یک دروغ بزرگ بود». علت این تعلل ۱۶ ساله، پیمان و قرارداد ۸۸ صفحه‌ای بود

که او را متعهد به حفظ این راز تا ۱۵ سال بعد کرد. او در سال ۱۹۹۹، سه روز پیش از مرگ «استنلی کوبریک» - یکی از بزرگترین کارگردانان تاریخ سینما - در مصاحبه‌ای رسماً از وی شنید که او شخصاً فیلم دروغین فرود بر ماه را ساخته است. اکنون، افشای این دروغ بزرگ و انتشار فیلم مصاحبه به عنوان سند ادعا، آبروی آمریکا را در سطح جهانی برده است.^۱

تسخیر کره ماه، تنها یکی از مصادیق باورهای غیر دینی است که متأسفانه میلیاردها نفر آن را باور کردند.

باورهای غیر دینی را در همه حوزه‌ها از حوزه پزشکی، مهندسی، رسانه، مجامع علمی، مهندسی اندیشه (جنگ نرم) و... می‌توان مشاهده کرد.

البته باورهای غیر دینی هم شامل باورهای عقلانی می‌شود و هم شامل باورهای غیر عقلانی. از جمله:

همان گونه که پیش از این گذشت، تقلید و مرجعیت دوروی یک

(۱) تفصیل این خبر را در لینک زیر مشاهده کنید:

aashtee.org/page/Section.aspx?n=۲۴-۱۵۱۸۲-

توجه به این نکته بایسته است که این نوشتار به صحت و سقم مطالب اشاره شده نظری ندارد. بلکه تنها در صدد بیان یک نمونه از ایمان بدون پشتوانه‌ی علمی است.

سکه هستند. از این رو در حوزه غیر دینی نیز تقلید با مرجعیت گره خورده است.

با درنگی شایسته تردیدی در عقلانیت تقلید، البته به شرطها و شروطها، باقی نمی ماند.

درک ضرورت تقلید، البته با حفظ پیش فرض های آن، بسیار ساده و آسان است. لذا با اندک درنگی، می توان درستی تقلید را آشکارا یافت. در حوزه دین نیز چنین است. چرا که اگر سخن دانای امین، معتبر نباشد، در بسیاری از موارد راه امثال تکلیف الهی بسته شده و منتهی به نقض غرض در تکلیف می گردد.

ناگفته پیداست اگر شرایط عقلانیت تقلید رعایت نگردد، نه تنها دفاع عقلانی از تقلید ممکن نیست، بلکه احیانا تقلید، بدترین جایگزین برای شناخت می گردد. چه بسا مردمی که با تقلید نادرست، خود هلاک شده و یا مورد تحمیق و سوء استفاده شیادان قرار گرفته اند. تقلید با حفظ همه شرایط، ارزشمندترین و بهترین جایگزین شناخت برای کسانی است که دسترسی به شناخت ندارند. اما تقلید بدون رعایت شرایط، فاجعه بارترین زیان بشری است.

خلط آگاهانه و ناآگاهانه میان تقلید عقلانی و غیر عقلانی، موجب انکار تقلید گشته است.

شایسته است برخی از خلطها و اشتباهاتی که در این راستا شده، برشمریم.

(۱) احیاناً اثرات زیان بار تقلید غیر عقلانی آن چنان بزرگ است که جلو درک تقلید عقلانی را می گیرد.

(۲) خود عالم پنداری جاهل، از عوامل ترک تقلید و یا نکوهش آن است.

(۳) ساده پنداری دین از مهم ترین عوامل حذف تقلید شمرده می شود.

(۴) دین امری سلیقه ای و غیر علمی پنداشته می شود و در نتیجه ای این پنداشت نادرست، موضوعی برای تقلید باقی نمی ماند.

(۵) احیاناً ضدیت با اصل دین با پوشش تخطئه تقلید ابراز می شود.

(۶) ریاست طلبی نادانان نیز موجب می شود برای جمع کردن مردم دور خود، اصل تقلید از عالم را به زیر سؤال ببرند.

(۷) آزادی از قید و بند دین، با تخطئه و انکار تقلید ابراز می گردد.

از عوامل مغرضانه که چشم پوشی کنیم، بیشترین سهم در تخطئه تقلید مربوط به ساده پنداری دین است.

با درنگ در قرآن و روایات خلطها و اشتباهات یاد شده مرتفع می گردد.

رد پای تقلید در قرآن و روایات

تردیدی نیست که از منظر خرد و دین، شرط اولیه همه کارها و حرکات، به معنای گسترده آن، صدور هر عمل و حرکتی از روی علم است، عمل، خواه کار قلبی باشد (مانند قول به معنای اعتقاد)، خواه کار زبانی (مانند افتاء و...)، خواه کار جوارحی (مانند قضاوت و تجارت و...)، همه اعمال باید بر اساس علم باشد.^۱

قانون کلی اولیه این است که علاوه بر حکم خرد، به حکم دین نیز فرمانبرداری واقعی از خداوند و دیانت درست، بدون علم نه ممکن است و نه پذیرفتنی.

اینک سخن در این است که اگر علم ممکن نشد، از نگاه دین چه باید کرد؟

تنها راه معقول، همان پذیرفتن سخن دانای امین است که «تقلید» است. یعنی در صورتی که دست ما از شناخت کوتاه باشد، بهترین

(۱) روایات فراوانی در ضرورت علم در همه ابعاد زندگی وارد شده است.

جایگزین علم و شناخت، باور سخن کسی است که دانای به مسئله می‌باشد.

اینجاست که قانون ثانویه متولد می‌شود و آن این که طبق شرایطی، پذیرش سخن دانای به کار، می‌تواند جای علم بنشیند و خلأ علم را پر کند.

بر این اساس، قانون دوم، یعنی «تقلید»، مطرح می‌گردد. اینک در صدد این هستیم که ببینیم از منابع دینی از تقلید یعنی جایگزینی «باور سخن غیر» نسبت به «شناخت» و علم، اثری هست یا خیر؟

طبق اصول اولیه که در جای خودش برهانی شده است، دامنه تعبد، از پذیرش سخن خداوند آغاز شده و با پذیرش سخن معصومین علیهم‌السلام ادامه یافته و در نهایت به پذیرش سخن عالم و فقیه می‌رسد.

بیشتر اشکالات فرادینی بر تقلید، تمامی مراحل تعبد را فرا می‌گیرد. اما اشکالات دینی بر تقلید، بیشتر متمرکز بر تقلید از فقیه است. در این بخش در صدد این هستیم که با ردّ پای اصل تقلید در دین آشنا شویم و در سایر بخش‌ها به حد و مرز و شرایط آن اشاره می‌کنیم.

استدلال به سیره عقلائیه بر درستی تقلید

یکی از راه‌های اثبات تقلید، استدلال به سیره عقلائیه است. با این توضیح که روش و سبک زندگی عقلاء در زندگی روزمره‌شان، مبتنی بر رجوع به خبره است.

هر چند ذات سیره عقلاء، الزام شرعی درست نمی‌کند، اما اگر این سیره به امضاء و تأیید و تقریر شارع برسد، قطعاً حکم شرعی درست می‌شود.

امضاء شارع به دو گونه متصور است: یکی امضاء صریح و دیگری عدم منع.

تردیدی در سیره عقلاء در رجوع به خبره ممکن نیست. از آن جایی که این سیره، نیاز روزمره عقلاء است، لذا صرف عدم ردع شارع برای اثبات شرعیت آن کفایت می‌کند. اما به دلیل اهمیت بحث، به عدم ردع بسنده نمی‌کنیم، بلکه در ادامه شاهد روایات فراوانی بر امضاء سیره خواهیم بود.

استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید

اگر کسی سیره عقلاء را بر درستی تقلید کافی نداند، خواه در اصل سیره اشکال داشته باشد و خواه در ویژگی‌های آن حرف و حدیثی

داشته باشد، راه دیگری برای اثبات درستی تقلید مطرح می‌شود و آن استدلال به قرآن و روایات است.

استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید چند گونه است:

یکم استدلال به منابعی که عنوان تقلید در آن آمده است.

دوم استدلال به منابعی که فاقد عنوان تقلید است.

سوم استدلال به منابعی که ناظر به مبدأ تقلید است.

چهارم استدلال به منابعی که ناظر به آثار و منتهای تقلید است.

بنا بر این اثبات درستی تقلید از روایات، نیز چند شاخه می‌شود.

اگر برای اثبات درستی تقلید، از این گونه منابع دینی استفاده کنیم، شاهد ادله فراوانی برای درستی و حتی ضرورت تقلید خواهیم بود. فراوانی ادله به اندازه‌ای است که می‌توان ادعای تواتر معنوی نمود و از بررسی سندی منابع بی‌نیاز گردید.

گردآوری همه ادله تقلید از منظر یاد شده، مجال گسترده می‌طلبد.

اما در ادامه با برخی از این ادله آشنا می‌شویم.

ممکن است افرادی در استدلال بر درستی تقلید بر خود واژه «تقلید» اصرار داشته باشند. لذا شایسته است مقدمه‌ای ذکر کنیم تا این توهم مرتفع گردد.

همگان از درایت برخی از روایات برخوردار نیستند. از جمله آنها،

معرفت «لحن القول» است. به این مسئله در قرآن و روایات اشاره است و فقاہت را در گرو آن دانسته است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَلَتَعَرَفْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ^۱

و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی بُرد؛ و خداست که کارهای شما را می‌داند.

امام صادق علیه السلام فرمود: (درجه مقام و) منزلت شیعیان ما را بر اساس اندازه‌ای که از روایات ما بلد هستند بشناسید، چرا که ما هیچ یک از آنها را «فقیه نمی‌شماریم مگر اینکه محدّث باشند». پرسیده شد آیا مؤمن محدّث می‌شود؟

فرمود: «مؤمن مفهّم می‌شود و محدّث همان مفهّم است.» (روایت ۳)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: یک خبری که آن را بفهمی بهتر است از ده خبری که [فقط آن را] روایت کنی.

یقیناً برای هر حقیقتی حقی است و برای هر صوابی نوری. البته ما هیچ مردی از شیعیانمان را فقیه نمی‌شماریم مگر اینکه

برای او مطالبی با اشاره در کلام مخفی کنیم (لحن القول) و او آنها را بیابد. (روایت ۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: ای پسرکم منازل و مقامات شیعه را بر اساس اندازه روایت آنها و معرفت آنها بشناس.

پس معرفت همان درایت روایت است و به درایت روایتهاست که مؤمن به بلندترین درجات ایمان صعود می‌کند.

به راستی که من در کتاب علی علیه السلام نگریستم پس در آن کتاب یافتم که واقعا ارزش هر کسی و قدر او معرفت اوست. به راستی که خداوند تبارک و تعالی مردم را بر اساس اندازه آن چه از عقول در دنیا به آنها عطا کرده است محاسبه می‌کند. (روایت ۵)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: یک حدیث که بفهمی بهتر است از هزار حدیث که [تنها] بازگو کنی.

هیچ مردی از شما فقیه نمی‌شود مگر اینکه معاریض کلام ما را بشناسد.

و البته یک کلمه از کلام ما به هفتاد صورت قابل صرف است و برای ما از همه آنها راه خروج است. (روایت ۶)

این دسته از روایات یاد شده، هم گواه بر بطلان ساده‌پنداری دین است و هم راه اثبات درستی تقلید، از راه «لحن القول» و «معاریض الکلام» و... را می‌گشاید.

پس از درک شایسته این مقدمه سراغ برخی از ادله اثبات درستی تقلید می‌رویم.

تقلید موسی از خضر، دلیل حقانیت تقلید

قصه حضرت موسی و حضرت خضر از جریانات شگفتی است که قرآن آن را در سوره کهف از آیات ۶۵ تا ۸۲ نقل کرده است.

نکات مربوط به بحث ما از این جریان عبارتند از:

(۱) خضر عالم بود و موسی نسبت به علوم خاصی جاهل بود وَعَلَّمَاهُ

مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا... (و علم و دانشی آموخته بودیم...)

(۲) هدف موسی، تعلم از خضر بود عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِنْ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا...

(تا مرا بیاموزی از آنچه از روی هدایت و راهنمایی بتو آموخته‌اند...)

(۳) خضر تعلیم به موسی را مشروط به عدم پرسش و عدم اعتراض

نمود فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا... (مرا از چیزی

مپرس تا تو را از آن خبر دهم و آگاه سازم...)

(۴) موسی نتوانست به این شرط عمل نماید.

(۵) علت تخلف موسی از شرطی که با خضر کرده بود، عبارت بود از

عدم صبر بر آن چه که بدان احاطه نداشت وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا

لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا... (و چگونه شکیبایی کنی بر چیزی که از راه علم و

دانش به آن احاطه نداشته‌ای...)

۶) در پایان نیز روشن شد که تمامی کارهای خضر، بر خلاف تصور موسی هم حکیمانه بوده است و هم، از امر الهی ناشی شده بود وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. (و من آن کار را از پیش خود به جانیاوردم آن چه گفتم تأویل و آشکار ساختن چیزی بود که نتوانستی بر آن صبر و شکیبایی نمایی).

آن چه به استدلال بر تقلید مربوط است، بند سوم است.

بند سوم عبارت است پذیرش کار خضر بدون حق پرسش و اعتراض برای موسی.

به سخن دیگر شرط خضر بر موسی، پذیرش کارهای خضر، بدون درخواست دلیل بود.

پذیرش بدون دلیل، همان تعبد و تقلید است.

در این مورد، پذیرش سخن خضر، جایگزین شناخت از علل کارهای خضر شده است.

هر چند هدف نهایی از ملاقات موسی با خضر، تعلم بود، اما این تعلم، به گذر از مرحله تقلید مشروط شده بود.

مسلم شرط حضرت خضر بر موسی، شرط حق (یعنی مطابق عقل و شرع) بوده است و نه شرط باطل. پس در این مرحله تقلید موسی از خضر باطل نبوده است.

طبق این بیان، درستی اصل تقلید اثبات می‌گردد. پر واضح است اگر موسی به شرطش وفا می‌کرد، به شناخت می‌رسید و موضوع تقلید از بین می‌رفت. همچنین در سایر موارد نیز اگر شرایط تعلم رعایت شود، شناخت حاصل می‌شود و موضوع تقلید از بین می‌رود.

ایمان به غیب، جایگزین شناخت

یکی از صفات مؤمنین ایمان به غیب است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۱

آنان که به غیب ایمان می‌آورند.

در درایت این آیه چند بحث قابل طرح است: ۱- معنای ایمان ۲- معنای غیب ۳- ویژگی خبردهنده به غیب (خبر معصوم یا خبر راستگو) و ۴- ویژگی خبر از غیب.

اما معنای ایمان: بر اساس روایات، ایمان کاربردهای چهارگانه دارد. یکی از آنها تصدیق و راست‌پنداری قلبی است.

اما (شاهد کاربرد) ایمانی که (به معنی) تصدیق (و پذیرش قلبی است، این آیات سه‌گانه است): ... پس ایمان پنهان (در قلب)

همان تصدیق است و برای تصدیق شروط هست که تصدیق تمام نمی‌شود مگر به این شروط.... (روایت ۷)

تصدیق پنهان، همان پذیرش قلبی و راست‌پنداری است که آثار عملی دارد و رفتار فرد، واقعی بودن آن را اثبات می‌کند.

لذا این روایت شاهد بر معنای ایمان و باور است که پیش از این توضیح دادیم.

غیب در لغت، امر پنهان و پوشیده است.

در روایات مصادیق متفاوتی برای غیب در این آیه، ذکر شده است. از تنوع مصادیق بیان شده روشن می‌شود که غیب منحصر به این مصادیق نیست، بلکه امور یاد شده از مصادیق برجسته غیب است.^۱

در نتیجه غیب در این آیه می‌تواند به همان معنی لغوی آن باشد.

غیب و شهود با یکدیگر متناقض هستند. لذا جمع این دو در یک جا شدنی نیست.

غیب یعنی پنهان، بدیهی است که امری تا وقتی پنهان است،

(۱) مانند روایات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۸۶، ۸۷ و ۸۸

همچنین محتمل است برخی از اختلاف مصادیق غیب در روایات به حسب ظاهر و بطن قرآن باشد.

امکان دانستن آن وجود ندارد.^۱ پس در ایمان به غیب، علم منتفی است.

ویژگی غیب در روایات نیز ذکر شده است. از جمله:

در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن حضرت آمده است: به آن مقاماتی که پنهان کرده‌ای ایمان دارم و به آن مقاماتی که آشکار کردی یقین دارم.... (روایت ۸)

خداوند من به محمد و آل او علیهم السلام ایمان دارم در حالی که او را ندیده‌ام.... (روایت ۹)

ایمان به غیب، در واقع خود مصداق باور قول غیر است که همان تقلید است.

توضیح این که از غیب مطلق (یعنی امری که هیچ خبری از آن نرسیده است) که بگذریم، با دو غیب سر و کار داریم: غیبی که خبر اجمالی آن رسیده است و غیبی که خبر تفصیلی آن رسیده است.

اگر اجمالا خبردار شوم که غیبی وجود دارد (مانند اصل وجود بهشت و دوزخ)، به همین اندازه ایمان اجمالی به غیب ممکن می‌گردد.

(۱) ممکن است از آیات قرآن مانند انعم/۵۰، هود/۳۱ و یوسف/۸۱ این مطلب را استفاده نمود.

همچنین اگر به خبر تفصیلی بهشت و جهنم دست پیدا کنم، در این صورت نیز ایمان به جزئیات بهشت و جهنم ممکن و شدنی می‌گردد.

پیدا است که اخبار پیامبر از بهشت و دوزخی که من ندیده‌ام، هرگز غیب را از پنهان بودنش خارج نمی‌سازد و موجب شهود من نمی‌شود. بلکه بهشت و دوزخ، حتی پس از خبر الهی، خودش همچنان از من پنهان است و متعلق علم قرار نمی‌گیرد. با اخبار معصوم، تنها خبرش معلوم شده است نه خودش.

با درنگ در روایت زیر این امر آشکارتر می‌گردد. توجه کنید:

امام صادق علیه السلام فرمود ما صبر کردیم و (لی) شیعیان ما صبورتر از ما هستند. زیرا ما با علم (به باطن امور و نیز علم به پاداش الهی) صبر کردیم (و این امر صبر را آسان می‌کند) و (لی) شیعیان ما بر آن چه (از پاداش الهی و...) که نمی‌دانند، صبر کردند. (پس صبر آنان دشوارتر است). (روایت ۱۰)

بر اساس این روایت، صبر معصومین علیهم السلام، ناشی از علم آنها به پاداش بی‌پایان الهی و... است. با چنین علمی، صبر بر سختی‌ها آسان می‌گردد.

اما صبر شیعیان در طاعت خدا و تحمل سختی‌ها، ناشی علم آنان

به پاداش الهی نیست. بلکه ناشی از ایمان به خبر معصوم است. لذا صبر آنان دشوارتر از صبر معصومین علیهم السلام می‌گردد.

به تفکیک علم از خبر در دعای سمات هم اشاره شده است:
خداوندا همچنان که ما غایب بودیم و شاهد (امور یاد شده) نبودیم و (در عین حال به این امور پنهان) ایمان آوردیم در حالی که درستی و راستی آن را مشاهده نکردیم.... (روایت ۱۱)
روشن شد که ایمان به غیب، یعنی ایمان به امری پوشیده از ما که مورد علم قرار نگرفته است.

اگر غیب را به همان معنای لغوی اش بگیریم (امر پنهان، در مقابل شهود) فتوای فقیه (یا همان حکم ظاهری استنباط شده)، از اموری که برای عامی پنهان و غیب است ولی برای فقیه مشهود است. پس فتوای فقیه تخصصاً خارج از آیه نیست.

هر چند پایه اعتبار خبر فقیه با خبر معصوم به شدت متفاوت است، اما مناط مدح مؤمنین به ایمان به غیب، تعبد مؤمنین به خبر راستگو از امور پنهان است.

این مناط، یعنی راستگویی، همچنان که در معصوم وجود دارد، در غیر معصوم نیز وجود دارد.^۱

(۱) در ادامه بررسی خواهیم کرد که عصمت نمی‌تواند معیار منحصر تقلید باشد.

بر همین اساس است که روایات معصومین از طریق روایان غیر معصوم معتبر است.

همچنین با توجه به مناط ایمان به غیب، هر گونه خبر معتبری که درباره امری غیبی برسد، ایمان به آن بایسته است، خواه لفظی در کار باشد یا آن خبر حاصل استنباط باشد.

پس آن چه در ایمان به غیب دخیل است، تنها خبر دادن عالم عادل از آن امر پنهان است و این امر در مورد فقیه (طبق فرض فقاہت) نیز مصداق دارد. چرا که فقیه نیز از حکمی که بر من پنهان است خبر می دهد. ایمان به خبر فقیه، همان تقلید است.

نتیجه این شد که در آیات یاد شده، ایمان به غیب، جانشین علم به غیب شده است و این جایگزینی باور از شناخت است. لذا می تواند دلیل بر تقلید باشد.

دو دستگاه دین، تعقل و پذیرش سخن عالم

در قرآن پاسخ دوزخیان به این پرسش فرشتگان را که آیا هشدار دهنده ای نزد شما نیامد که شما را هوشیار کند و از هلاکت در دوزخ باز دارد، این چنین نقل می کند:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۱
و گویند: «اگر شنیده بودیم یا تعقل کرده بودیم در دوزخیان
نبودیم.»

این آیه این چنین تفسیر شده است:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ كَلَامَ الرَّسْلِ فَنَقْبِلَهُ جَمْلَةً مِنْ غَيْرِ بَحْثٍ وَ
تَفْتِيشٍ اعْتِمَاداً عَلَى صَدَقِهِمْ أَوْ نَعْقِلُ فَنَتَفَكَّرُ فِي حُكْمِهِ وَ مَعَانِيهِ
تَفَكَّرِ الْمُسْتَبْصِرِينَ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فِي عِدَادِهِمْ وَ فِي
جَمْلَتِهِمْ^۲.

گفتند اگر سخن پیامبران را می شنیدیم و به خاطر اعتماد بر
راستگویی آنان همه سخنانشان را بدون جستجو و تفحص
می پذیرفتیم یا تعقل می کردیم و در حکمت معانی سخن پیامبران
می اندیشیدیم اندیشه ای که ما را بینا نماید، از جمله یاران آتش
دوزخ نبودیم.

در مقدمه زیارت آل یس نیز آمده است:

نه امر خداوند را تعقل می کنید و نه از اولیاء او می پذیرید....
(روایت ۱۲)

این گونه تعبیرات گواه بر این است که دو دستگاه برای نجات بشر

(۱) ملک/۱۰

(۲) تفسیر صافی

گشوده شده است: یکی تعقل و تعلم و دیگری پذیرش سخن راستگویان.

در این که تعقل و تعلم ناجی بشر است تردیدی نیست. عمده فهم دستگاه دوم یعنی حرف شنوی و پذیرش سخن اولیای الهی با حفظ درجات و مقامات آنها است. همان گونه که بارها اشاره رفت پذیرش سخن عالم عادل، خود تقلید و یا مبدأ تقلید است.

لذا فقرات یاد شده ناظر به این می گردد که اگر ما از اهلش تقلید می کردیم نجات می یافتیم، اما چون سخن عالم عادل را نپذیرفتیم هلاک شده و گرفتار دوزخ گردیدیم.

پیش از این بارها گذشت که پذیرش سخن اولیاء الهی، بدون اطلاع از دلیل آن، همان ایمان است.

پیش از این به قصه موسی و خضر هم اشاره رفت. روایت زیر نیز تأکید بیشتری است بر آن چه گذشت و گواه دیگری بر این است که تصدیق قول غیر، غیر از تعلم و معرفت است.

موسی با فروتنی به خضر گفت در حالی که مهربانی خضر را برای خودش برمی انگیزخت تا خضر او را بپذیرد، گفت: ان شاء الله به زودی مرا شکبای می یابی و امری از تو را عصیان نمی کنم و خضر

می دانست که موسی بر علمی که او دارد صبر نمی کند.
پس سوگند به خدا ای اسحاق بن عمار که امروز نیز حال قاضیان و فقها و جماعت سنیان چنین است. سوگند به خدا که علم ما را تحمل نمی کنند و نمی پذیرند و طاقت آن را ندارند و به آن اخذ نمی کنند و بر آن صبر نمی کنند همچنان که موسی بر علم خضر در زمان همراهی با او و دیدن آن چه از خضر دید شکیبایی نکرد. و امر خضر نزد موسی ناخوشایند بود در حالی که نزد خدا مورد رضایت بود و آن چه خضر کرد حق بود.

همچنین علم ما نزد این نادانان ناخوشایند است، آن را اخذ نمی کنند در حالی که نزد خداوند حق است. (روایت ۱۳)

در این روایت ۱- جهل به محتوای سخن از یک سو و ۲- پذیرش و تصدیق و ۳- اخذ سخن غیر از سوی دیگر جمع شده است.
این ویژگی ها همگی بیانگر همان «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» و «وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَقْبَلُونَ»، است که همان دستگاه دوم است، اما دستگاه اول همان تعقل و تعلم است.

با اندکی درنگ روشن می شود که دستگاه دوم، چیزی جز تقلید نیست.

تنها شرطی که در دستگاه دوم مطرح است، علم و عدالت است و تنها مانعی که از تقلید وجود دارد فقدان علم یا عدالت است. این امر

همانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن شگفت زده شده و شکوه می‌کند:

علی بن ابی طالب علیه السلام برخواست و فرمود شگفتا از طاغیان اهل شام که سخن عمرو را می‌پذیرند و تصدیق می‌کنند در حالی که (بی‌اعتباری) سخنش و دروغگویی و بی‌تقوایی او به حدی رسیده است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد.... (روایت ۱۴)

تقابل شرایط راوی با مفتی، مثبت اعتبار رأی فقیه

پیدااست که روایت هر کسی را نمی‌توان پذیرفت. بلکه پذیرفتن روایت، نیازمند اعتماد و اطمینان به سخن راوی است.

اطمینان و اعتماد به گوینده، متوقف بر دو شرط است:

۱- حفظ و ضبط حدیث توسط راوی

۲- امانتداری راوی

از روایات مربوط به بنی فضال استفاده می‌شود که وثوق به نقلِ درست، برای اعتبار روایت کافی است.

روشن است که فقاها در اعتبار روایت نقش مستقیمی ندارد. بر همین اساس نیز آمده است:

چه بسا حامل فقهی که خودش فقیه نیست.... (روایت ۱۵)

اما برای پذیرش قول غیر و اخذ دین از او، عناوین خاصی به کار

برده شده و شرایطی برای آن گذاشته شده است مانند:

روایت ۱۶: در دینتان بر هر کسی که سنش [و سابقه‌اش] در دوستی شما زیاد باشد، و در امر ما کثیر القدم [و پر تلاش] باشد، اعتماد کنید... (مسن فی حبکما و کل کثیر القدم فی أمرنا...)

روایت ۲: پس از او حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا او ثقة‌ای امین است. (فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون)

روایت ۱۷: که او بر دین و دنیا امانتدار است (المأمون علی الدین و الدنیا)

روایت ۱۸: در رتبه بعد حق سائس (و فرمانروا و حکمران) تو به (سبب) علم است... هر سائسی امام است... در رتبه بعد حق رعیت تو به (سبب رابطه) علم (تو و جهل او) است. پس واقعا جاهل، رعیت عالم است... (ثم سائسک بالعلم... کل سائس إمام... ثم حق رعیتک بالعلم فإن الجاهل رعية العالم...)

روایت ۱۹: پس از آنها حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا آنها ثقة‌ای امین هستند. (فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقّتان المأمونان)

روایت ۲۰: هرگز معالم دینت را از غیر شیعیان ما نگیر [پس] اگر تو [در گرفتن معالم دین] از شیعیان تجاوز کنی [و به دیگران مراجعه کنی] دینت را از خائنین گرفته‌ای... (لا تأخذن معالم دینک عن غیر

شیعتنا فإنک إن تعدیتهم أخذت دینک عن الخائنین...) روایت ۲۱: اما هر یک از فقها که نگهدارنده نفس و محافظ دین و مخالف هوا و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند. ولی تمام فقها چنین نیستند بلکه این منحصر است به برخی از فقیهان شیعه. (فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم)

روایت ۲۲: زیرا مؤمنین فقیه، دژهای اسلام هستند، همانند بارو و حصار شهر که برای شهر حفاظ هستند. (لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها) روایت ۲۳: و به پایه استواری پناه نبرده‌اند. (و لم يلجئوا إلى ركن وثيق)

روایت ۲۴: و لكن علما کسانی هستند که مهارهای قلوبضعفای شیعه را نگه می‌دارند (تا گمراه نشوند) همچنان که ناخدای کشتی سکان کشتی را نگه می‌دارد. (لكنهم الذين يمسكون أزمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها)

ویژگی‌های غلاظ و شدادی که در این تعبیرات آمده است، ثابت

می‌کند که مقصود امام علیه السلام در این دسته از روایات، راوی صرف نیست. بلکه این ویژگی‌ها ناظر به مقام بالاتر و والاتر از مقام راوی است که همان مقام فقاہت است.

با درنگ شایسته در ویژگی‌های یاد شده، روشن می‌شود که آن چه متناسب مقام فقاہت است، پذیرش سخن و رأی و فتوای فقیه است. مثلاً ویژگی «المأمون علی الدین و الدنیا» اقتضاء می‌کند که در امر دین هم سخن فقیه پذیرفته شود. چرا که عدم پذیرش سخن فقیه، مستلزم این است که فقیه «المأمون علی الدین» نیست. این در حالی است که امام از فقیه با تعبیر «المأمون علی الدین» یاد می‌کند و در واقع می‌خواهد بفرماید هر چه او گفت به منزله گفته من است و هر فتوایی او داد به منزله فتوای من است و....

جملات «فما أدى إلیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول» و «إن تعدیتهم أخذت دینک عن الخائنین» نیز تأکید بر همین معناست.

با درنگ بر بقیه ویژگی‌های یاد شده نیز همین نکته استفاده می‌شود.

در هر صورت اختلاف تعبیرات و اختلاف شرایط میان راوی صرف و فقیه، خود دلیل بر اختلاف احکام این دو طبقه است.

حکم طبقه راوی، منحصر به پذیرفتن حدیث آنهاست، اما حکم طبقه فقیه، شامل پذیرفتن سخن آنها و فرمانبرداری و پیروی از آنها هم می‌شود.

پذیرفتن سخن عالم، همان تقلید از اوست.

البته توجه به این نکته لازم است که بسیاری از محدّثین، حمل روایت را با درایت و فقه آن جمع کرده‌اند، لذا تمامی احکام دو طبقه بر آنها مترتب می‌گردد.

اعتبار آراء و فتاوی در صورت عدم انحراف

احادیثی که درباره کتب «بنی فضال» و کتب «ابن ابی غراقر» آمده است، گواه روشنی است بر تفاوت مقام روایت و مقام فتوا. از این دسته از احادیث هم می‌توان استفاده کرد که اخذ حدیث، مشروط به وثاقت است، اما اخذ فتوا (که همان اخذ رأی است) مشروط به عدم انحراف از دین است.

از امام حسن عسگری علیه السلام درباره کتابهای بنی فضال پرسیده شد. حضرت فرمود آن چه که روایت کرده‌اند بگیرید و آن چه نظر داده‌اند رها کنید. (روایت ۲۵)

پس از این که ابن ابی غراقر منحرف شد و نکوهش شد و (در مورد او) لعن او از ناحیه مقدسه خارج شد، از شیخ یعنی ابوالقاسم

حسین بن روح درباره کتابهای او، این چنین سؤال شد: با کتابهای او چه کنیم، خانه‌های ما از این کتابها پر است؟
شیخ پاسخ داد در این باره همان را می‌گویم که امام حسن عسکری صلوات الله علیهما در پاسخ به کتابهای بنی فضال فرموده است.
(هنگامی که) به امام گفتند با کتابهای بنی فضال چه کنیم در حالی که خانه‌های ما پر از کتابهای آنهاست؟
حضرت فرمود آن چه روایت کرده‌اند، بگیرید و آن نظر داده‌اند، رها کنید. (روایت ۲۶)

اما درایت این احادیث:

در کتب اصحاب علاوه بر احادیث، آراء و فتاوی آنها مکتوب می‌گشته است.

آراء مکتوب در کتب اصحاب مورد پذیرش دیگر اصحاب بوده است. بعد از انحراف برخی از آنها، اعتبار روایات مکتوب به حال خود باقی مانده است.

اما نسبت به آراء مکتوب آنها دستور داده شده که ترک شود.

در تحقیق این مطلب نخست باید دید آن چه مورد نهی قرار گرفته، آراء و فتاوی ای بوده که پیش از انحراف صادر شده یا آراء و فتاوی ای بوده که پس از انحراف صادر شده است.

با توجه با آغاز تاریخ بنی فضال، از زمان امام کاظم علیه السلام و صدور

روایت مربوطه از سوی امام حسن عسکری علیه السلام، می‌توان گفت که روایت ناظر به دوران پس از انحراف بوده است. بنا بر این نهی از اخذ آراء و فتاوی بنی فضال، مختص به دوران انحراف آنها است. لازمه این امر این است که اگر بنی فضال منحرف نمی‌شدند، هم روایات آنها معتبر بود و هم آراء و فتاوی آنان قابل اخذ بود.

مشعل داری عالم، جایگزین شناخت

در روایات از عالم با تعبیرات فراوانی یاد شده است. یکی از این تعبیرات، تشبیه عالم به شمع است. شمع دو ویژگی دارد: ۱- برافروختن شمع دیگر توسط شمع اول و ۲- استفاده دیگران از نور شمع اول. روایت زیر به ویژگی دوم شمع نظر دارد:

امام باقر علیه السلام فرمود: عالم مانند کسی است که با او شمع است که برای مردم راه را روشن می‌کند. هر کس به سبب شمع، (راه را) ببیند، برای صاحب آن دعای به خیر می‌کند.

عالم نیز چنین است با او شمع است که تاریکی نادانی و حیرت را نابود می‌کند، پس هر کسی که شمع عالم برای او روشنگری کند و آن فرد به سبب شمع عالم، از حیرت بیرون آید و از نادانی نجات پیدا کند، چنین شخصی از آزاد شوندگان عالم از آتش دوزخ

است.... (روایت ۲۷)

روایاتی هم که از عالم با تعبیر «چراغ هدایت» (روایت ۲۸ و ۲۹) یا تعبیر «مناره» (روایت ۳۰، ۳۱ و ۳۲) یاد کرده در همین راستا است. نکته کلیدی برای فهم این روایت، این است که غیر عالم در صورتی به مقصد می‌رسد که با عالم همراهی نماید. پر واضح است کسانی که همراهی نمی‌کنند به مقصد نمی‌رسند. اما عالم احتیاج به همراهی کسی ندارد. بر اساس روایت پیشین، اتفاقی که برای جاهل پس از همراهی با عالم می‌افتد، این است که جاهل از نور علم عالم استفاده می‌کند و نه این که خود او عالم و صاحب شمع شود. در این روایت همراهی جاهل با عالم، جایگزین شناخت شده است.

بنا بر این روایت:

- ۱- تنها عالم شمع دارد. یعنی علم منحصر به عالم است. (نقطه اختلاف)
- ۲- همراهان عالم همانند خود عالم به سرمنزول مقصود می‌رسند. (نقطه اشتراک)
- ۳- روشننگری شمع عالم، مشروط به همراهی با عالم است. (شرط

اشتراک)

۴- همراهان عالم با این که از نور علم عالم استفاده می کنند، اما خود صاحب شمع نیستند. (نقطه اختلاف)

از همراهی عملی جاهل با عالم، می توان با تعبیر تقلید یاد کرد.

بر اساس این روایت می توان گفت تقلید عامی (با حفظ موضوع) از عالم واجب است.

رأی عالم، میزان است

روایت بسیار جالبی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که نکات فراوانی در آن وجود دارد.

خداوند به سبب (داشتن) علم (مقام و مرتبه) مردمانی را (که عالم شده اند) بلند می کند و آنان را در (کارهای) خیر رهبر (دیگران) قرار می دهد که آثارشان توسط دیگران اقتباس می گردد و به کردار و رفتارشان، هدایت پیدا می شود و (نادانی ها و سرگردانی ها) به رأی و نظر آنها، پایان می یابد.... (روایت ۳۳)

در این میان چند ویژگی عالم برجستگی آشکاری دارد و آن:

- رهبر بودن عالم در خیرات برای مردم
- صلاحیت آثار عالم برای اقتباس مردم از آنها
- صلاحیت کارهای عالم برای هدایت مردم

• صلاحیت رأی و نظر عالم برای اخذ مردم

این فقرات نشان می‌دهد که تمامی ابعاد وجودی عالم، از خود عالم گرفته تا تمامی آثار و کردار و آراء او، همگی معیار و میزان هدایت است. از جمله این امور، رأی و نظر عالم است که درستی تمامی نظرات و آراء دیگران، باید بر اساس رأی عالم سنجیده شود. رأی عالم در احکام دین، همان فتوای اوست. معیار قرار دادن رأی عالم نیز تقلید از اوست. بنا بر این این جمله «ینتھی الی رأیهم» دلیل بر درستی تقلید است.

اخذ معالم دین، جایگزین شناخت

در روایات متعددی سخن از این رفته است که از چه کسی می‌توان معالم دین را گرفت.

علی بن مسیب گوید به حضرت رضا علیه السلام گفتم: راه من بسیار دور است و در هر وقتی نمی‌توانم به شما دسترسی پیدا کنم، از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟
حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی، که او بر دین و دنیا امانتدار است.

علی بن مسیب گفت وقتی برگشتم وارد بر زکریا بن آدم شدم و از هر چه که احتیاج پیدا کردم از او سؤال کردم. (روایت ۱۷)

عبد العزیز مهتدی و حسن بن علی بن یقظین (هر یک جداگانه) به حضرت رضا علیه السلام گفتند: همیشه به شما دسترسی ندارم تا از آنچه درباره‌ی معالم دینم بدان نیاز پیدا می‌کنم از شما بپرسم، آیا یونس بن عبد الرحمن مورد اعتماد است تا از او درباره آنچه از معالم دینم که بدان احتیاج پیدا کردم بپرسم؟ حضرت فرمودند: آری. (روایت ۳۴)

عبد العزیز مهتدی می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: من هر وقتی شما را ملاقات نمی‌کنم، پس از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟

حضرت فرمودند: از یونس بن عبد الرحمن بگیر. (روایت ۷۹)
در این روایات، روایان از امام درباره افراد مشخصی پرسش می‌کنند و امام نیز افراد مشخصی را برای اخذ معالم دین تأیید می‌فرماید.
علت این امر در روایت زیر نهفته است که می‌گوید گرفتن معالم دین از هر کسی جایز نیست.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب نامه علی بن سوید از زندان چنین می‌نویسد: ای علی اما درباره‌ی آنچه پرسیده بودی که: از چه کسی معالم دینت را بگیری،

[پاسخ این است که] هرگز معالم دینت را از غیر شیعیان ما نگیر [پس] اگر تو [در گرفتن معالم دین] از شیعیان تجاوز کنی [و به

دیگران مراجعه کنی] دینت را از خائنین گرفته‌ای.... (روایت ۲۰)

این در حالی است که اخذ روایت از غیر شیعه، البته با شرایطی منعی ندارد. توجه کنید:

جابر جعفی گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به راستی که برای ما ظرفهایی است که از علم و حکم (یا حکمتها) پر می‌کنیم و (لی) آن ظرفها (یعنی حاملین روایات) برای علم و حکم شایسته نیستند.

ما آنها را پر نمی‌کنیم مگر برای این که آن علم و حکم را به شیعیان ما انتقال دهند.

پس به آن چه در ظرفهاست (یعنی روایاتی که نقل می‌کنند) بنگرید و آن را اخذ کنید (البته بعد از) تصفیه از کدورتها (تا این که محتوایی) سفید و پاک صاف اخذ کنید.

و بهره‌یزید از خود ظرفها (یعنی حاملین روایت) که واقعا آنها ظرف بدی هستند پس آنها را رها کنید. (روایت ۸۰)

از امام حسن عسگری علیه السلام درباره کتابهای بنی فضال پرسیده شد. حضرت فرمود آن چه که روایت کرده‌اند بگیرید و آن چه نظر داده‌اند رها کنید. (روایت ۲۵)

از ضمیمه روایات استفاده می‌شود که مقصود از اخذ معالم دین در عباراتی مانند «فمن أخذ معالم دینی»، «لا تأخذن معالم دینک عن غیر

شیعتنا» و... اخذ روایت نیست، بلکه اخذ فتواست. روایت زیر به تغایر افتاء به معالم دین و نقل حدیث تصریح می‌کند.

در نقل حالات امام رضا علیه در سفر به مرو این چنین آمده است: و امام علیه السلام به هیچ سرزمینی فرود نمی‌آمدند مگر این که مردم سراغ آن حضرت آمده و درباره معالم دینشان از آن حضرت استفتاء می‌کردند و آن حضرت نیز به آنها پاسخ داده و احادیث فراوانی از پدرش از پدرانیش از علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرمود.... (روایت ۸۱)

در این حدیث چند نکته وجود دارد:

نکته نخست این که معالم دین مورد استفتاء قرار می‌گرفته و امام درباره معالم دین فتوا می‌دادند.

نکته دوم هم این که فتوای درباره معالم دین در قبال نقل حدیث قرار گرفته است.

پس اخذ معالم دین نمی‌تواند اخذ روایت صرف باشد. از سایر روایات نیز استفاده می‌شود که اخذ فتوا غیر از تعلم است. توجه کنید:

امام رضا علیه السلام فرمود: روز قیامت به عابد گفته می‌شود خوب مردی بودی، (چون) همتات (نجات) خودت بود...

و به فقیه گفته می‌شود ای کافل ایتام آل محمد و ای هادی

ناتوانان از دوستداران و موالیان ما، بایست، تا این که برای کسانی که از تو اخذ کرده‌اند و یا از تو آموخته‌اند، شفاعت کنی....
(روایت ۸۲)

در این روایت اخذ در مقابل تعلم قرار گرفته است. اخذ در مقابل تعلم، همان تقلید است.

بر فرض تنزل، اخذ معالم دین، شامل اخذ فتوا، اخذ حدیث و تعلم می‌شود. پس بر فرض تنزل، باز هم حجیت فتوا از عموم این روایات استفاده می‌شود.

نتیجه این شد که روایات اخذ معالم دین دلالت بر اخذ فتوا می‌کند. اخذ فتوا تقلید یا ملازم تقلید است. لذا روایات اخذ معالم دین دلیل بر حجیت تقلید است.

اعتماد بر فقیه، جایگزین شناخت

در یکی از روایات اخذ معالم دین تعبیر جالبی آمده است که حجیت تقلید را به وجهی دیگر اثبات می‌کند.

احمد بن حاتم گفت به امام علی بن محمد علیه السلام نامه نوشتم: از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ (برادر احمد نیز جداگانه همین پرسش را برای امام نوشت).

حضرت در پاسخ نوشتند: آنچه شما ذکر کردید فهمیدم، در دینتان

بر هر کسی که سنش [و سابقه‌اش] در دوستی شما زیاد باشد، و در امر ما کثیر القدم [و پر تلاش] باشد، اعتماد کنید و یقیناً اینان برای شما کافی هستند انشاء الله تعالی. (روایت ۱۶)

در این روایت امام علیه السلام کسی را که سابقه محبت و تلاشش در امر اهل بیت زیاد باشد، به عنوان مرجع معرفی کرده است و فرمان داده است که به چنین افرادی در دین خود اعتماد کنید.

لازمه تفکیک ناپذیر اعتماد بر شخص، مرجعیت نظر و رأی آن شخص است.

اعتماد در لغت به معنای اتکاء، رکون، تمسک، تعویل، استناد، اتکال و... آمده است.

اعْتَمَدْتُ عَلَى فُلَانٍ، وَ عَلَى رَأْيِهِ، إِذَا سَكَنْتُ إِلَيْهِ وَ وَثِقْتُ بِهِ.^۱
بر فلانی یا بر نظر فلانی اعتماد کردم هنگامی به کار می‌رود که به آن شخص سکون و وثوق پیدا شود.

لذا لازمه عبارت «فاعتمدا فی دینکما علی مسن فی حبکما و کل کثیر القدم فی أمرنا فإنهم کافوکما» اعتبار رأی و نظر شخصی است که چنین ویژگی‌هایی داشته باشد.

با این توضیح اعتماد بر شخص عبارت دیگری از حجیت تقلید است.

عالم، رکن وثیق جاهل

این سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کمیل در روایت ۸۵ گذشت:

ای کمیل این دلها، ظرف‌هایی هستند (که علوم در آنها جای می‌گیرند) پس بهترین آنها با ظرفیت‌ترین (و یا حافظ‌ترین) آنهاست. آن چه را که به تو می‌گویم از من حفظ نما.

مردم سه (دسته) هستند: عالم ربانی و متعلمی که بر راه نجات است و احمقان بی‌ارزشی که دنباله‌رو هر صدایی هستند، با هر بادی می‌چرخند. (این گروه) به نور علم روشن نشده‌اند و به پایه استواری پناه نبرده‌اند. (روایت ۲۳)

نکته‌ی جالبی که در این روایت به چشم می‌خورد این است که گروه سوم به اوصافی توصیف شده‌اند. توجه کنید:

- ۱- همج رعاع (احمقان بی‌ارزشی که...)
 - ۲- أتباع كل ناعق (دنباله‌رو هر صدایی هستند...)
 - ۳- یمیلون مع كل ریح (با هر بادی می‌چرخند...)
 - ۴- لم یستضیئوا بنور العلم (به نور علم روشن نشده‌اند...)
 - ۵- ولم یلجئوا إلى ركن وثیق (و به پایه استواری پناه نبرده‌اند)
- با درنگ شایسته روشن می‌شود که سه وصف نخست (یعنی ۱- همج رعاع ۲- أتباع كل ناعق ۳- یمیلون مع كل ریح) معلول دو

وصف آخری (۴- لم یستضیئوا بنور العلم و ۵- لم یلجئوا إلى ركن وثیق) هستند.

به سخن دیگر چون این گروه «به نور علم روشن نشده‌اند و به پایه استواری پناه نبرده‌اند»، در نتیجه شده‌اند «احمقان بی‌ارزشی که دنباله‌رو هر صدایی هستند، با هر بادی می‌چرخند».

حاصل روایت این است که اگر کسی یکی از دو وصف «یستضیی بنور العلم و یلجئ إلى ركن وثیق» را دارا بود، از «همچ رعاع اتباع كل ناعق یمیلون مع كل ریح» شمرده نمی‌شود.

پس بایسته است بر دو وصف اخیر درنگی جدی داشت که عبارتند از:

- استضائه به نور علم

- پناه به پایه استوار

«استضائه به نور علم»، ناظر به آموختن و تعلم است.

در مقابل «لم یستضیئوا بنور العلم» که «تعلم» باشد، «لم یلجئوا إلى ركن وثیق» قرار گرفته است.

پس «پناه بردن به پایه استوار» نمی‌تواند همان «تعلم» باشد. آن چه مهم است شناخت «پناه بردن به پایه استوار» است.

مسلم افراد جاهل نمی‌توانند تکیه‌گاه استواری باشند که پناه به آنها نجات

دهنده باشد.

آنی که پایه استوار است، عالم عادل است که نجات در گرو پناه بردن به اوست.

پناه گرفتن در سایه عالم عادل است که انسان را از خطرات نجات می دهد.

پناه گرفتن در سایه عالم عادل، به پذیرش و گوش سپاری به سخن عالم است.

پذیرش سخن عالم همان تقلید از عالم است.

فرمانبرداری از عالم جایگزین شناخت

در یکی از مناجاتهای امام سجاد علیه السلام از نافرمانی و عصیان و مخالفت با علما به خداوند پناه برده شده است:

ما را از (صفات بد مانند) سستی و کسالت... و نافرمانی علما و

روگردانی از قاریان قرآن و همنشینی با افراد پست... پناه ده....

(روایت ۸۳)

عصیان در مقابل اطاعت است. نتیجه پناه بردن به خدا از عصیان علما این است که فرمانبرداری و اطاعت از علما از امور شایسته است.

فرمانبرداری از عالم، به پیروی از عالم است و پیروی از عالم مصداق یا ملازم تقلید است.

ممکن است توهم شود که پیروی از عالم، به پیروی از دستورات خداوند و اولیاء خداوند است که عالم آن را بیان می‌کند. در نتیجه نکوهش از عصیان علما، دلالت بر تقلید نمی‌کند.

برای دفع این توهم بایسته است به این آیه از قرآن توجه کرد:
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^۱
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فرمان برید و پیامبر و اولوا الامر از خود را [نیز] فرمان برید.

در این آیه به سه فرمانبرداری امر شده است: فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از رسول و فرمانبرداری از اولوا الامر.

فرمانبرداری از خداوند به پیروی از دستورات قرآن است و فرمانبرداری از پیامبر ﷺ به پیروی از سنت اوست و فرمانبرداری از اولوا الامر نیز عمل به دستورات معصومین علیهم‌السلام است.

در روایات نیز تصریح شده است که خداوند، فرمانبرداری از پیامبر و امام را همراه فرمانبرداری از خودش نموده است.

همچنان که فرمانبرداری از پیامبر و امام، غیر از فرمانبرداری از خداست، همچنین فرمانبرداری از عالم نیز غیر از فرمانبرداری از امام است. بنا بر این، امر و نهی عالم نیز شایسته پیروی و امتثال است و

این همان روی دوم سکه تقلید است.

بر همین اساس نیز در روایات به حرف شنوی و فرمانبرداری از عالمان معینی مانند «عمری» و پسرش امر شده است. پیش از این در روایت ۲ چنین گذشت:

احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید (در امر دین) با چه کسی تعامل داشته باشم و از چه کسی دینم را اخذ نمایم و سخن چه کسی را قبول نمایم؟

حضرت به او فرمود عمری مورد وثوق و اعتماد من است پس آن چه از من به تو رساند از من رسانده است و آن چه به تو از جانب من گفت از من گفته است پس از او حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا او ثقه‌ای امین است.

ابوعلی مانند همین پرسش را از امام حسن عسکری علیه السلام کرد پس حضرت به او فرمود عمری و پسرش ثقه هستند.

پس آن چه از من به تو رسانند از من رسانده‌اند و آن چه به تو از جانب من گفتند از من گفته‌اند پس از آنها حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا آنها ثقه‌ای امین هستند. (روایت ۱۹)

در روایت دیگری فرمانبرداری از عالم، سبب به دست آوردن حسنات شمرده شده است. توجه کنید:

بدانید که همراهی با عالم و پیروی از او، دینی است که خداوند

به وسیله آن اطاعت می‌شود و فرمانبرداری از عالم اسباب به دست آوردن حسنات است.... (روایت ۳۵)

فرمانبرداری از عالم در عمل به فتوا و امر و نهی اوست. عمل به فتوای عالم همان تقلید است.

سر حکمت (و عضو اصلی آن) جدا نشدن از حق و فرمانبرداری از محق (اثبات کننده حق یا حق دار) است. (روایت ۳۶)

فتوای عالم عادل، از روی علم است. لذا یکی از مصادیق محق شمرده می‌شود که فرمانبرداری از او، سر حکمت است.

(یکی از) از اجزاء حکمت فرمانبرداری از کسی که بالاتر از تو است و بزرگداشت کسی که همتراز تو است و انصاف دادن برای کسی که پایین تر از تو است. (روایت ۳۷)

عالم بالاتر از جاهل است و بر اساس این روایت حکمت اقتضا می‌کند که جاهل از او فرمانبرداری کند.

إتباع و پیروی عالم، جایگزین شناخت

در برخی از روایات سخن از إتباع و پیروی از عالم به میان آمده است.

به راستی خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرستاد:
واقعا دشمن‌ترین بندگان من، نادانی است که در حق اهل علم

استخفاف به خرج می دهد (و آنان را خوار می شمارد و) اقتداء به اهل علم را ترک می کند.

و واقعا محبوب ترین بندگان من به من، با تقوای طلب کننده ی پاداش فراوان است که پیوسته همراه علما است، از حلیمان پیروی می کند، از حکیمان می پذیرید. (روایت ۳۸)

در این روایت تعبیر «اللازم للعلماء التابع للعلماء القابل عن الحكماء» در مقابل «التارك للاقتداء بهم» آمده است.

در روایت ۳۵ که پیش از این گذشت آمده است:

بدانید که همراهی با عالم و پیروی از او، دینی است که خداوند به وسیله آن اطاعت می شود....

امام صادق علیه السلام فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد حزم چیست؟ فرمود مشورت با صاحبان رأی (و افراد پخته) و پیروی از آنان....

(روایت ۳۹)

برای توضیح این مطلب مثلی می زنیم.

من آدرس حرم را نمی دانم. برای همین هم می روم سراغ کسی که راه حرم را بلد است. سه صورت محتمل است:

صورت اول با پرسش راه حرم را از راه بلد یاد می گیرم و پس از آگاهی لازم از مسیر، خودم به تنهایی و بر اساس علم خودم حرکت می کنم و به حرم می روم.

صورت دوم با پرسش راه حرم را از راه بلد یاد می‌گیرم و پس از آگاهی لازم از مسیر، همراه راه بلد به طرف حرم می‌روم. در این صورت نیز بر اساس علم خودم حرکت می‌کنم و اثر وجود راه بلد، تنها در حد همراهی و مصاحبت صرف است و نه پیروی و اِتِّباع از او.

صورت سوم بدون یادگیری مسیر حرم، همراه راه بلد به حرم می‌روم، در این صورت وجود راه بلد دیگر همراهی صرف نیست، بلکه من از راه بلد، اِتِّباع و پیروی می‌کنم.

با درنگ در این مَثَل روشن می‌شود که خود اِتِّباع و پیروی، دلالت می‌کند که شخص پیروی کننده، فاقد علم است و راه بلد، واجد علم است. یعنی تعبیر به اِتِّباع و پیروی نشان می‌دهد که تعلمی در کار نیست، بلکه تبعیت ناآگاه از راه بلد است.

بر این اساس تمامی روایاتی که امر به اِتِّباع و پیروی از عالم می‌کند دلیل بر تقلید است.

اقتداء به عالم، جایگزین شناخت

یکی از عناوینی که در روایات مطرح شده است «اقتداء به عالم» است.

اقتداء، در نگاه لغت شناسان عبارت است از متابعت از عمل یا

قول غیر. هر چند بیشتر در متابعت عملی به کار می‌رود.
دو واژه آشنای این ماده نیز «مقتدا» و «قُدْوَة» است که به معنای
پیشوا و کسی است که از او پیروی می‌کنند.

البته اقتداء به عمل و سخن دیگران، دو وجهی است و ارزش آن
وابسته به مقتدا و قدوه است. بر همین اساس نیز اقتداء، به اقتدای حق
و اقتدای باطل تقسیم می‌شود.

در دو آیه از قرآن سخن از اقتداء به میان آمده است، یکی اقتداء
حق و یکی هم اقتداء باطل.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ^۱

و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهندهای نفرستادیم
مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و

راهی] یافتیم و ما از پی ایشان راهسپریم.»
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ...^۲

اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت
آنان اقتدا کن...

(۱) زخرف/۲۳

(۲) انعام/۹۰

در روایتی هم این چنین آمده است:

اما بعد همانا کسانی که پیش از شما هلاک شدند از این جهت بود که آنها مردم را از حق منع کردند و حق را فروختند و (در مقابل آن) باطل را گرفتند، پس مردم هم در این کار به آنها اقتداء کردند. (روایت ۴۰)

روشن است که اقتداء به باطل، باطل است. در نقطه مقابل، اقتدای به حق، حق شمرده می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علم را بیاموزید که به راستی... خداوند به سبب (داشتن) علم (مقام و مرتبه) مردمانی را (که عالم شده‌اند) بلند می‌کند و آنان را در (کارهای) خیر رهبر (دیگران) قرار می‌دهد که به آنان اقتدا می‌شود (و به) کردار آنها نگریسته می‌شود و آثارشان توسط دیگران اقتباس می‌گردد.... (روایت ۴۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: متقین بزرگان هستند و فقها قائد (و پیشوای پیشرو) هستند و نشستن نزد آنان عبادت است. (روایت ۴۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به سبب این قرآن و علم به تأویل قرآن و موالات ما اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما، (مقام و مرتبه) مردمانی را بلند می‌کند پس آنان را امام و قائد مردم در خیر قرار می‌دهد، آثار آنها پیروی می‌گردد و (به) کردار آنها نگریسته می‌شود و به کارهای آنها اقتدا می‌گردد.... (روایت ۴۳)

روایات فراوانی در ضرورت اقتداء به اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. با درنگ در این روایات نیز روشن می شود که واژه اقتداء، اعم است از متابعت از عمل و متابعت از قول غیر. (روایت ۴۴، ۴۵ و...)

ضرورت عقلی اقتداء به معصومین علیهم السلام کاملاً آشکار است. اما باز هم در روایات به ریشه آن که اطمینان و اعتماد باشد، اشاره رفته است. و هنگامی به بندهای ائتمان و اعتماد گردید پس به او اقتداء نمایید. (روایت ۴۶)

با مراجعه به روایات روشن می شود که در اقتداء، عصمت شرط نیست. بلکه هر جا ائتمان و اطمینان باشد، اقتداء درست است. بر اساس معیار ائتمان و اطمینان و اعتماد، امر به اقتداء به رأی و نظر عاقل شده است:

هنگامی که از عقلت چیزی را انکار کردی (و نتوانستی آن بپذیری) پس به رأی و نظر عاقلی اقتدا کن.

(اگر چنین کنی) رأی عاقل دیگر آن چه را انکار کردی، زایل می کند. (روایت ۴۷)

بر همین اساس نیز اقتداء به جاهل و ترک اقتداء به عالم نکوهش شده است.

به راستی که از بدترین خلق خدا... (کسی است که) از هدایت کسانی که پیش از او بوده اند (بی بهره و) گمراه است و برای

کسانی که به او اقتدا می‌کنند گمراه‌کننده.... (روایت ۴۸)

در حدیث ۳۸ پیش از این گذشت:

واقعا دشمن‌ترین بندگان من، نادانی است که در حق اهل علم
استخفاف به خرج می‌دهد (و آنان را خوار می‌شمارد و) اقتداء به
اهل علم را ترک می‌کند....

در این روایت نادان نكوهیده شده است. دلیل این نكوهش صفات
او و از جمله ترک اقتداء به علما بیان شده است. از این جمله نتیجه
گرفته می‌شود که باید به علما اقتداء نمود.

هر چند مطلب یاد شده کاملاً روشن است، اما باز هم فقرات بعدی
همین روایت بر این مطلب تأکید می‌کند:

و واقعا محبوب‌ترین بندگان من به من، با تقوای طلب‌کننده‌ی
پاداش فراوان است که پیوسته همراه علما است، از حلیمان
پیروی می‌کند، از حکیمان می‌پذیرید.

در نقطه مقابل امر به اقتداء به شیعه عالم شده است.

پس زمانی که (فرد) نیکوکار با عفت، تشخیص دهنده‌ی به دست
آورده (مطالب)، دوری‌کننده از معصیت و هواپرستی و میل به
باطل و تحامل (و ظلم) بود، پس این همان مرد فاضل است پس
به او چنگ زنید و به هدایت او اقتدا کنید.... (روایت ۴۹)

همچنین به اقتداء به ما فوق در دین امر شده است.

دو خصلت هستند که هر کس در او این دو خصلت باشد خداوند او را سپاس‌گزار و شکیبا می‌نویسد و کسی که این دو خصلت در او نباشد، او را سپاس‌گزار و شکیبا نمی‌نویسد.

(خصلت اول) کسی که در دینش به بالاتر از خودش اقتدا کند و (خصلت دوم) در دنیایش به پایین‌تر از خودش بنگرد پس خدا را بر نعمتهایی که بر او تفضل کرده ستایش کند. (روایت ۵۰)

نظام اقتداء به ما فوق، همیشه دو وجهی است. یعنی فرد از یک سو خودش به بالاتر از خودش اقتداء می‌کند و از سوی دیگر افراد ما دون وی، به این فرد اقتداء می‌کنند.

به اهل خیری که پیش از او گذشته‌اند اقتدا می‌کند، پس او (خود) مقتدای طالبان خیری است که پس از او در آینده می‌آیند.... (روایت ۵۱)

آن چه مهم است این است که انسان در هر درجه‌ای از کمال باشد، بایسته است پیوسته به علما مافوق خودش اقتدا نماید.

هنگامی که (در طی درجات کمال) بالا رفتی در نادانانِ پایین‌تر از خودت میندیش و لکن به علما برتر از خودت اقتدا نما. (روایت ۵۲)

برخی از روایات از شیعه به عنوان «قُدوة» یاد کرده است. مانند

روایت زیر:

واقعا که سزاوارترین مردم به ورع داشتن، آل محمد علیهم السلام و شیعیان آنها هستند، تا این که مردم به آنها اقتدا نمایند زیرا آنها مقتدای کسانی هستند که به آنها اقتدا می نمایند. (روایت ۵۳)

از کنار هم گذاشتن روایات روشن می شود که شیعه ای مقتدا قرار می گیرد که عالم باشد.

در روایات دیگری برای اقتداء به شیعه، شرایط و صفاتی بیان شده است.

امام حسن علیه السلام در وصف گروهی می فرماید: در راه خدا اموالشان را انفاق کردند و خونشان را بذل کردند و به این عمل خشنودی آفریده شان را خریدند.

دانستند که خداوند اموال و جان هایشان را به بهای بهشت می خرد، پس آن را به خدا فروختند و تجارتشان سود کرد و خوشبختی شان بزرگ شد و رستگار شدند و پیروز گردیدند.

پس آثار بر جا مانده از آنان را پیروی کن و به آنان اقتداء نما، زیرا خداوند تعالی برای پیامبرش صفات پدرانش ابراهیم و اسماعیل و نسل آنها را توصیف کرده و فرمود: «پس به هدایت آنها اقتدا نما».

و ای بندگان خدا بدانید شما به (ترک) اقتداء به این بندگان و پیروی از آنها مؤاخذه می شوید پس در (اقتداء و پیروی از اینان)

جدیت و تلاش کنید.... (روایت ۵۴)

پس این مردی که وصف آن گذشت) خوب مردی است پس به او چنگ زنید و به روش او اقتدا نمایید و به وسیله او به پروردگارتان متوسل شوید.... (روایت ۵۵)

عقلا روشن است که شیعه جاهل، شایستگی اقتداء ندارد و قدوه دیگران قرار نمی گیرد. بلکه شیعه عالم است که شایستگی قدوه بودن دارد.

روایات نیز بر همین امر عقلی تأکید می کنند.

ناگفته پیداست که عالمیت، درجات متفاوتی دارد و مقول به تشکیک است. شیعه هر اندازه که عالم باشد به همان اندازه شایستگی اقتداء دارد.

اهمیت اقتداء به عالم، در رشد جامعه به حدی است که از افراد قُدوة و اسوة با تعبیر حجت الهی یاد شده است.

اسماعیل هاشمی گفت به امام صادق علیه السلام از آن چه که از اهل بیتم مشاهده می کردم که به دین استخفاف می کردند، شکایت کردم.

حضرت فرمود ای اسماعیل این مسئله از اهل بیتات را انکار نکن، پس به راستی که خداوند تبارک و تعالی برای هر اهل بیتی (از میان خودشان) حجتی قرار داده که در روز قیامت بر آن اهل

بیت احتجاج می‌کند.

پس گفته می‌شود آیا فلانی را در میان خودتان ندیدید؟ آیا روش او را در میان شما ندیدید؟ آیا نمازش را در میان خودتان ندیدید؟ آیا دینش را ندیدید؟ پس (اگر دیدید) چرا به او اقتدا نکردید؟! (این چنین است که) او روز قیامت حجت بر شماست. (روایت ۵۶)

حاصل مجموعه روایات پیشین این شد که عالم، حجت است و اقتداء به او، آن چنان ضروری است که در صورت ترک، در قیامت مورد بازخواست الهی قرار می‌گیرد.

معنی اقتداء به عالم نیز تبعیت و تقلید از عالم است.

هر چند منابع لغوی و کاربردهای روایی به خوبی روشن می‌سازد که اقتداء غیر از تعلم است، اما باز هم برای تأکید بر تفکیک اقتداء از تعلم به روایت زیر توجه کنید:

و او آگاه است به آن چه می‌گذرد و آن چه گذشته است، به علمش مبدع خلاق است و به حکمتش انشاء کننده آنان است، بدون این که (در آفرینش) به کسی اقتدا کرده باشد و بدون این که از کسی تعلم کرده باشد و بدون این که از کسی پیروی کرده باشد.... (روایت ۵۷)

این حدیث میان تعلم و اقتداء و احتذاء تفاوت قائل شده است. در هر صورت با درنگ در استعمالات اقتداء روشن می‌شود که عمل

یا سخن عالم، جایگزین شناخت می‌شود. این همان تقلید است. گذشت که اهل لغت نیز تصریح کرده‌اند اقتداء به معنی تبعیت و تقلید است. کاربردهای روایی نیز بر این امر تأکید دارند.

تمسک به عالم جایگزین شناخت

در برخی از روایات تمسک به افرادی با ویژگی‌های خاصی سفارش شده است. از جمله روایت زیر:

چنین مردی خوب مردی است پس تنها به او تمسک کنید و به روش او اقتدا نمایید و به او متوسل شوید.... (روایت ۵۵)
در فقره «فبه فتمسکوا» امر به تمسک به شخص خاصی شده است.

تمسک یعنی چنگ زدن به کسی و او را دستاویز خود قرار دادن و به او آویختن و از او تبعیت کردن.

تمسک به شخص، غیر از تمسک به علم شخص است. ممکن است تمسک به علم شخص، همان تعلم از او باشد، اما تمسک به خود شخص، یعنی کردار و گفتار او را معیار عمل خود قرار دادن. حرکت بر اساس کردار و گفتار فرد دیگری، این همان تقلید است.

جمله بعدی یعنی «و بسنته فاقتدوا» نیز بر همین مطلب تأکید

می‌کند.

بنا بر این روایاتی که امر به تمسک به علما دارد نیز از ادله درستی تقلید است.

دیانت با شنیدن از راستگو، جایگزین شناخت

بر اساس برخی از روایات، معیار دیانت، شنیدن از راستگو (سماع عن صادق) است. توجه کنید:

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که بدون شنیدن از راستگو، بندگی خدا کند، خداوند او را تا روز قیامت به حیرت مبتلا خواهد ساخت.
(روایت ۵۸)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بدون شنیدن از عالم راستگو، بندگی خدا نماید، البته که خداوند او را تا هنگام مرگ دچار حیرت خواهد نمود.... (روایت ۵۹)

روایات یاد شده، دیانت از راه شنیدن از غیر راستگو را، مصداق حیرت و گمراهی قرار داده است.
نقطه مقابل این امر این است که اساس دیانت، شنیدن از راستگوست.

توضیح این که دیانت از راه تعلم و آموختن، با دیانت از راه شنیدن از راستگو فرق می‌کند. موضوع سخن امام علیه السلام «سماع از صادق» است

نه «تعلّم از عالم».

یکی از مصادیق «سَماع از صادق» اخذ فتوای عالم عادل است. زیرا اگر راستگویی، از دین خبر داد، بدون این که علمی برای ما نسبت به محتوای خبر حاصل شود، در این صورت پذیرش خبر راستگو، آن هم به دلیل راستگویی خبردهنده، مصداق پذیرش سخن غیر است و پذیرش سخن غیر، همان تقلید است. در این دسته از روایات، «سَماع از صادق»، جانشین شناخت و علم شده است.

تصدیق با حجت قول غیر، جایگزین شناخت

در روایات از بالا بردن اشخاص و تصدیق بدون حجت سخن آنها نهی شده است. توجه کنید:

عرض کردم فدای شما شوم اما ریاست را واقعا می‌شناسم (که مقصود شما چیست؟) و اما این که پشت پای مردان قدم بگذارم، دو سوم آن چه در دست من است حاصل نشده مگر از آن چه که پشت پای مردان قدم گذاشته‌ام (و برای کسب آن از دیگران استفاده کرده‌ام).

حضرت فرمود معنای آن جمله آنی نیست که فکر تو به طرفش رفته است. مقصود این است که پرهیز از این که مردی را بدون

حجت برای خودت نصب کنی، پس در هر چه می‌گوید تصدیقش کنی. (روایت ۶۰)

امام صادق علیه السلام فرمود: ای سفیان پرهیز از ریاست، هیچ کس در پی آن نرفت مگر این که هلاک شد.

به حضرت عرض کردم فدای شما شوم پس ما واقعا هلاک شده‌ایم، چرا که کسی از ما نیست مگر این که دوست دارد نامش مطرح شود و مورد قصد مردم واقع شود و از علم او اخذ شود.

حضرت فرمود مقصود آنی نیست که فکر تو به طرفش رفته است. همانا مقصود این است که مردی را بدون حجت نصب کنی پس او را در تمام گفته‌هایش تصدیق کنی و مردم را به گفته او دعوت کنی. (روایت ۶۱)

موضوع مطرح شده در این روایات از چهار امر ترکیب شده است:
۱- مطرح کردن شخصی و ۲- بدون این که حجتی برای نصب چنین فردی وجود داشته باشد و ۳- تصدیق تمام سخنان او و ۴- دعوت مردم به سوی او. (أن تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه في كل ما قال وتدعو الناس إلى قوله)

آن چه مهم است شناخت اصلی‌ترین بند در بندهای چهارگانه است.

اگر کسی را نصب نکنیم که اصلا جایی برای طرح روایت نیست.

(انتفاء بند۱)

اگر کسی را نصب کرده، ولی سخن او را تصدیق نکنیم که در واقع نصبی در کار نیست. پس باز هم جایی برای طرح روایت باقی نمی ماند.

(انتفاء بند۲)

اگر کسی را به فرد نصب شده دعوت نکنیم، خود تصدیق گفته های فرد قطعا شامل نهی روایت می شود اما اثر تصدیق، بار نشده است.

(انتفاء بند۴)

عمده بنده دوم است که باید بر آن درنگ نمود و آن شرط عدم حجت در نصب فرد است.

اگر نصب فرد یاد شده، فاقد حجت باشد که دقیقا موضوع روایت تحقق یافته و مورد نهی قرار می گیرد. زیرا مناط نهی از تصدیق گفته های فرد یاد شده، دقیقا همین امر است. به سخن دیگر نقطه اصلی روایت بند دوم است.

اما اگر نصب فرد یاد شده، واجد حجت باشد، امر معکوس می شود. مثلا حجت اقامه شده است که این شخص پیامبر یا امام است، در این صورت نه تنها نهی از نصب چنین شخصی وجود ندارد، بلکه تصدیق گفته های او و دعوت به او واجب است.

حال اگر خود معصوم، غیر معصومی را نصب کرد چه حکمی دارد؟

قطعا روایت شامل فرد نصب شده از سوی امام نمی‌گردد. زیرا نصب فرد یاد شده، همراه با حجت است که نصب معصوم باشد. طبق فرض مسئله، تبعیت از فقیه و اطاعت عالم و استماع سخنان او همگی بر اساس حجت است. اما شخص فقیه نیز «فرد منصوب مع الحجة علی نصبه» است. اما حجت نصب فقیه، به شکل عام است، نه به شکل خاص که تنها شامل فردی معین گردد. وقتی فقیه منصوب «مع الحجة» شد، اقتضای حجیت در نصب او این است که سخن چنین کسی را تصدیق نماییم. به سخن دیگر در فرض مسئله، پذیرش سخن فقیه جایگزین شناخت گردیده است. تصدیق سخن غیر، مصداق تقلید است. بنا بر این تقلید از فقیه جایز می‌گردد.

استنباط فقیه، جایگزین شناخت

یکی از کلید واژه‌های بسیار حیاتی در حوزه شناخت، واژه «استنباط» است.

واژه استنباط جایگاه ویژه‌ای در دین دارد. زیرا:

(۱) استنباط کاربرد قرآنی دارد.

۲) استنباط کاربرد روایی دارد.

۳) کاربرد روایی استنباط، عام است و همزمان شامل معصومین علیهم السلام و فقهاء می‌گردد.

پیش از استنباط، همه افراد مساوی هستند.

اما پس از استنباط، مردم در دو طبقه دسته‌بندی می‌گردند: طبقه استنباط‌کنندگان که پس از استنباط عالم شده‌اند و طبقه‌ای که استنباط نکرده‌اند و همچنان در جهل پیشین باقی مانده‌اند.
اگر:

۱. استنباط حق است.

۲- استنباط در دین موضوع و مورد هم دارد.

۳- کسی که استنباط کرده و عالم به دین می‌شود و دیگران جاهل به دین.

۴- کاستی در استنباط، چه تقصیری و چه قصوری، هرگز مجوز عمل به غیر علم نمی‌شود.

۵- تنها راه باقیمانده برای غیر مستنبط، منحصر در استفاده از آئی است که استنباط‌کننده، استخراج کرده است.

این راه همان تقلید است، یعنی امر استنباط شده فقیه، به جای شناخت غیر فقیه می‌نشیند.

درنگ شایسته بر کاربرد قرآنی استنباط، به علاوه کاربرد روایی آن،

مستلزم درستی تقلید است.

فتوای فقیه، جایگزین شناخت

نوشتاری با عنوان «فتوا، مفتیان و شرایط فتوا» به تفصیل درباره فتوا سخن گفته است. عصاره آن نوشتار عبارت است از:

مراجعه به روایات و لغت روشن می‌سازد که:

استفتا و فتوا، عنوان پرسش و پاسخ درباره‌ی حکم الهی می‌باشد. همچنین هیچ اشکالی در کاربرد فتوا برای غیر معصومین وجود ندارد.

همچنین هیچ دلیلی بر حرمت فتوای غیر معصومین به شکل کلی وجود ندارد.

همچنین دستور ائمه علیهم‌السلام به افتاء فقهاء اصحاب، مهمترین دلیل جواز فتوای فقیه است.

بنا بر این تنها شرطی که در فتوا باید رعایت شود این است که فتوا (همانند سایر افعال مکلف) باید به علم باشد.

بر اساس روایات فتوا، با دو دسته از مردم سروکار داریم:

غیر فقیه که دیانتش متوقف بر استفتاء (پرسش) است.

مفتی که با سرمایه فقاہت، به حکم الهی افتاء می‌کند.

از یک سو غیر فقیه، برای دیانتش نیاز به استفتاء (پرسش) دارد.

از سوی دیگر فتوای به علم، قطعاً فتوای به حق است و در نتیجه افتاء (پاسخ)، فقیه جایز است.

لازمه حق بودن فتوای فقیه و لازمه جواز افتاء او، جواز استفتاء غیر فقیه از او و عمل به فتوای اوست.

چرا که اگر خداوند از یک سو به مفتی بگوید «تو مجاز هستی حکم مرا برای دیگران بیان کنی» اما از سوی دیگر به مستفتی بگوید «تو حق نداری به حکم بیان شده من عمل کنی»، این یک تناقض آشکار است. اخذ فتوای فقیه، یا همان استفتاء، تقلید و یا از لوازم تقلید است. با این بیان روشن شد که تمامی روایات فتوا، دلیل بر جواز تقلید است.

إِصْغَاءَ به عالم، جایگزین شناخت

در برخی از روایات «گوش سپاری به قول غیر»، مصداق بندگی او شمرده شده است. توجه کنید:

امام جواد علیه السلام فرمودند: کسی که گوش به گوینده‌ای بسپارد به تحقیق او را عبادت کرده است.

پس اگر گوینده از جانب خدا سخن می‌گوید یقیناً بندگی خدا کرده است.

و اگر گوینده از جانب شیطان سخن می‌گوید یقیناً بندگی شیطان

کرده است. (روایت ۶۲)

امام جواد علیه السلام فرمودند: کسی که گوش به گوینده‌ای بسپارد به تحقیق او را عبادت کرده است.

پس اگر گوینده از خدای عزوجل می‌رساند یقیناً بندگی خدا کرده است.

و اگر گوینده از شیطان می‌رساند یقیناً بندگی شیطان کرده است. (روایت ۶۳)

جمله‌ی «فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله...» (پس اگر گوینده از جانب خدا سخن می‌گوید یقیناً بندگی خدا کرده است)، مورد استدلال بر درستی تقلید است. تأکید بر این مطلب روایاتی است که اصغاء را مصداق ایمان گوش دانسته است.

پس این آن ایمانی است که خداوند بر گوش واجب ساخته است که به آن چه خدا برای او حلال نکرده گوش نسپرد (آن لایصغی) و همین گوش نسپردن به حرام، کار (واجب) گوش است و همین کار از ایمان شمرده می‌شود.... (روایت ۶۴)

فتوای عن علم نیز مصداق سخنی است که به خدا منتهی می‌شود، لذا پذیرش قلبی چنین فتوایی و حرف‌شنوی از چنین فقیه‌ی مصداق عبادت خداست.

لازمه پذیرش قلبی سخن عالم عادل، عمل بر طبق سخن عالم عادل نیز هست. پذیرش و عمل به سخن عالم عادل همان تقلید است.

قبول سخن عالم، جایگزین شناخت

در روایتی که پیش از این گذشت برخی از ثمرات علم را این گونه توصیف نمود:

«الاستماع من العلماء و القبول منهم» (روایت ۱)

حرف شنوی از علما و پذیرش از آنها

استدلال به فقره نخست یعنی «الاستماع من العلماء» گذشت.

در این سرفصل به فقره «القبول منهم» بر درستی تقلید استدلال می شود.

قبول، یعنی پذیرش، و قبول از علما، یعنی پذیرش آن چه علما می گویند.

پیدا است که مقوله تعلم از علما با مقوله پذیرش سخن آنها متفاوت است. پذیرش با دلیل سخن علما، مصداق تعلم است نه قبول.

با فرض تنزل از آن چه گفته شد، قبول سخن علما می شود اعم از قبول با دلیل و قبول بدون دلیل. لذا بر فرض تنزل و عمومیت حدیث، باز هم باید سخن عالم را پذیرفت چه از دلیل سخن عالم اطلاع پیدا

کنیم و چه اطلاع پیدا نکنیم.

البته ناگفته پیداست که عالم حقیقی سخن بدون علم نمی گوید، اعمیت آن، از نظر بیان دلیل و مستندات سخن عالم و عدم بیان آن برای عامی است.

پذیرش سخن عالم به عنوان یکی از نیازهای دوران حضور معصومین نیز مطرح بوده است. لذا از امام می پرسیدند که سخن چه کسی را می شود پذیرفت.

احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید (در امر دین) با چه کسی تعامل داشته باشم و از چه کسی دینم را اخذ نمایم و سخن چه کسی را قبول نمایم؟

حضرت به او فرمود عَمَری مورد وثوق و اعتماد من است پس آن چه از من به تو رساند از من رسانده است و آن چه به تو از جانب من گفت از من گفته است پس از او حرف شنوی و فرمانبرداری کن زیرا او ثقة‌ای امین است. (روایت ۲)

پذیرش قول غیر همان تقلید از اوست. پرسش یاد شده نشان می دهد که تقلید حتی در زمان حضور نیز وجود داشته است و مورد نیاز اصحاب بوده است.

فقره «فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون» نیز صریح است که در این

که پذیرش سخن عالم برای عمل به آن بوده است. نتیجه این شد که بر اساس روایت «الاستماع من العلما و القبول منهم»، سخن عالم جایگزین شناخت می شود و خود از ادله درستی تقلید است. این امر یعنی پذیرش سخن عالم به عنوان یک ضرورت، حتی در دوران حضور نیز مطرح بوده است.

تلازم حصن اسلام با تقلید

اگر مؤمن علاوه بر صفت تقوا، به صفت فقاهاست هم آراسته شود، از آن با تعبیر «حصن اسلام» یاد می شود.

مؤمنین فقیه، دژهای اسلام هستند، همانند بارو و حصار شهر که

برای شهر حفاظ هستند. (روایت ۲۲)

دژ بودن فقیه متفرع بر این است که:

۱) فقیه توانایی علمی ویژه ای دارد که به اندازه توان علمیش او را

آسیب ناپذیر می کند.

۲) غیر فقیه به خاطر فقدان این توانایی علمی، آسیب پذیر و فاقد

امنیت است.

۳) آسیب ناپذیری فقیه، کاستی غیر فقیه را جبران می کند.

۴) امنیت غیر فقیه، توسط فقیه تحقق می یابد.

دو اثر عمده فقاهاست فقیه، تعلیم و مرجعیت است.

ناگفته پیداست که فقیه می‌تواند با تعلیم دین به جاهلان، فقیه دیگر پروراند و دژ مستقل دیگری تولید کند. نتیجه تعلیم، «دژ سازی» است و نه «دژ بودن».

تعبیر به حصون الاسلام ظهور در دژ بودن خود فقیه دارد. در ماهیت دژ افتاده است که جان پناه عده‌ای دیگر است، تعبیر به دژ بودن نیز جان پناه بودن برای ساکنین دژ را می‌رساند. اهل حصن و ساکنین دژ، جاهلانی هستند که در پناه فقاہت عالم، دینشان امنیت می‌یابد.

اگر غیر فقیهان خود را در پناه فقاہت فقیه قرار دهند، کاستی‌هایشان جبران شده و از خطرات معنوی و علمی و اعتقادی و عملی در امان خواهند بود.

از جمله خطراتی که مردم به آن مبتلا هستند، تحیر در مقام عمل به وظایف شرعی است. حصن بودن فقیه اقتضا می‌کند که مردم را از تحیر عملی خارج سازد. این مهم با استنباط وظیفه شرعی و افتاء تحقق می‌یابد. با اخذ فتوای فقیه توسط مردم، تحیر عملی مردم برطرف می‌شود. اخذ فتوای فقیه همان تقلید است.

با درایت حصن بودن فقهاء برای اسلام، با تبیین جدیدی از تبعیت و تقلید از فقیه آشنا شدیم.

ملازمه با علما و قبول از حکماء

در روایات علاوه بر «إتباع العالم»، سخن از ملازمه با علما و قبول از حکماء نیز به میان آمده است.

از جمله در روایت ۳۸ این چنین گذشت:

و واقعا محبوب‌ترین بندگان من به من، با تقوای طلب‌کننده‌ی پاداش فراوان است که پیوسته همراه علما است، از حلیمان پیروی می‌کند، از حکیمان می‌پذیرید.

با توضیحاتی که در دلیل إتباع از عالم در سرفصل «إتباع و پیروی عالم، جایگزین شناخت» داده شد، نحوه استدلال به این دو فقره بر تقلید روشن می‌شود.

لذا برای اختصار از تکرار آن چشم‌پوشی می‌کنیم.

در سفارشات لقمان به فرزندش نیز آمده است:

ای پسرکم همراه علما باش و با آنان همنشینی کن و آنان را در خانه‌هایشان زیارت نما شاید تو شبیه آنان شوی پس از آنان

(شمرده) شوی. (روایت ۶۵)

نکته جالبی که در این روایت است، بیان هدف از مصاحبت و مجالست و زیارت علما است و آن شباهت پیدا کردن به آنهاست.

تردیدی نیست که اگر کسی از عالم تعلم نماید، خودش می‌شود

عالم و نه شبیه عالم.

آن چه شباهت به عالم را توجیه می کند، انطباق رفتار و کردار جاهل با عالم است. شباهت به عالم هم درجات مختلف دارد و به قول منطقیون تشکیکی است. هر کسی هر اندازه رفتار خودش با عالم منطبق نماید به همان اندازه شبیه عالم شده است. انطباق رفتار جاهل با عالم همان تقلید است.

استماع از عالم، جایگزین شناخت

عالم به دو طبقه عالم مطلق و عالم نسبی تقسیم می شود. عالم نسبی، در واقع کسی است که نسبت به اموری دانا است و از همین رو تنها در حوزه دانسته هایش، احکام عالم بر او بار می شود. اما نسبت به امور دیگری که نادان است، احکام جاهل بر او بار می شود. برای شناخت احکام نادان، نخست شایسته است که طبقات جاهل را بشناسیم.

نادان اقسامی دارد که عبارتند از: ۱- نادانی که در صدد آموختن است ۲- نادانی که ادعای دانایی دارد ۳- نادانی که با دانایی و دانا دشمن است ۴- نادانی که دوستدار دانانی است و ۵- نادان مستمع و حرف شنو از عادل.

تکلیف نادانی که در صدد آموختن است، روشن است.
در روایت زیر نادانی که ادعای دانایی دارد، این گونه توصیف شده
است:

مردم پس از رسول خدا ﷺ به سه دسته بازگشتند:.... و (گروه دوم)
به (طبقه) نادان مدّعی علم بازگشتند که علمی ندارد، اما به آن
چه نزد اوست دچار عجب شده (و خود را عالم می‌پندارد). دنیا
این گروه را فریفته و اینان نیز دیگران را فریفته‌اند.... (روایت ۶۶)
یک طبقه از جاهلین، نادانانی هستند که با علم و اهل علم دشمنی
دارند.

به راستی خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرستاد:
واقعا دشمن‌ترین بندگان من، نادانی است که در حق اهل علم
استخفاف به خرج می‌دهد (و آنان را خوار می‌شمارد و) اقتداء به
اهل علم را ترک می‌کند.... (روایت ۳۸)
ابوحمزه ثمالی گفت امام صادق علیه السلام به من فرمود: این گونه باش
(یا روزت را این گونه آغاز کن در حالی) که (یا) عالم باشی و یا
متعلم و یا این که اهل علم را دوست داشته باشی.
(اما هرگز) از گروه چهارم نباش که به سبب دشمنی با اهل علم
هلاک می‌شوند. (روایت ۶۷)

پیامبر خدا ﷺ فرمود: (یا) عالم باش یا متعلم یا مستمع (و

حرف شنو از عالم) یا دوستار علما باش و (هرگز) پنجمین گروه

مباش که هلاک می‌شوی.... (روایت ۶۸)

در این روایت طبقه «مستمع» در قبال چهار طبقه دیگر (یعنی طبقات عالم و متعلم و دوستدار اهل علم و دشمن اهل علم) مطرح شده است.

به طبقه مستمع در روایات دیگر هم اشاره شده است. (روایت ۱۱، ۱۲ و ۱۳)

همچنین در روایت ۳۸ که پیش از گذشت ویژگی «التارک للاقتداء بهم» صفت نادانی است که دشمن اهل علم است.

نقطه مقابل آن، با تعبیراتی همچون «اللازم للعلما التابع للعلماء القابل عن الحكماء» معرفی شده است.

یعنی در مقابل دشمن اهل علم که اقتداء به اهل علم نمی‌کند، کسانی هستند که پیوسته همراه و ملازم علما هستند از آنها تبعیت می‌کنند و حرف آنها را می‌پذیرند.

همه این تعبیرات در دل تعبیر «مستمع» وجود دارد. حقیقت گوش‌سپاری و یا لازمه آن، همان اهتمام و حرف‌شنوی از عادل عادل است.

برخی از فقرات دعای امام زمان علیه السلام نیز همین مطلب را تأیید

می‌کند. توجه کنید:

خداوندا بر دانشمندان ما به زهد و خیرخواهی و بر متعلمین به تلاش و رغبت (در علم) و بر حرف‌شنوندگان ما به پیروی و پند گرفتن تفضل فرما.... (روایت ۶۹)

در این دعا نیز متعلم از مستمع جدا گردیده است و جالب‌ترین که دعای برای متعلم، تلاش و رغبت بیشتر در طلب علم است، اما دعای برای مستمع، پیروی و متابعت از عالم است.

هر چند استماع، اعم است از این که إتباع هم در پی آن بیاید یا نیاید، اما در حدیث پیامبر ﷺ مسلماً استماعی مطلوب است که إتباع را به دنبال داشته باشد. از همین رو نیز در دعای امام زمان علیه السلام نیز إتباع مستمعین از علما مورد درخواست قرار گرفته است.

نتیجه این است که «کن مستمعا» یا «الاستماع من العلما»، با قرینه قطعی دلالت بر حرف‌شنوی از علما می‌کند که همان تقلید است و یا تقلید لازمه آن است. پس آن چه مهم است این است که قرینه قطعی بر قبول قول عالم در خود روایت وجود دارد.

بنا بر این حتی اگر در کاربردهای لغوی و عرفی و روایی، استماع به معنی پذیرش و اطاعت نیامده باشد، قرائن موجود در خود روایت برای اثبات این امر کفایت می‌کند.

اما با این همه شواهد کاربرد یا ملازمه استماع با حرف شنوی و اطاعت در لغت و عرف، و نیز شواهد قرآنی و روایی کاربرد استماع در حرف شنوی و اطاعت، فراوان است که به کتب مفصل ارجاع می‌دهیم. حاصل روایات یاد شده یک طبقه‌بندی روانشناسی-اجتماعی است که عبارت است از:

۱- «عالم» که برترین شخصیت و طبقه اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

۲- «متعلم» که در صدد آموختن و عالم شدن است. این طبقه، برترین گروه پس از طبقه عالم است.

۳- «مستمع» که حرف شنوی از عالم دارد و هر چه عالم بگوید، بدان عمل می‌کند. این طبقه از منظر شخصیت فردی و اجتماعی در مرتبه سوم ارزش قرار دارد.

۴- «دوستدار اهل علم» که نه می‌آموزد و نه حرف شنوی از عالم دارد، اما احترام عالم را نگه می‌دارد و با علم دشمنی نمی‌کند. این طبقه در پایین‌ترین پله شخصیت فردی و اجتماعی قرار دارند. اما امیدی به نجات آنها وجود دارد.

۵- «دشمن علم و اهل علم» که بر اساس همین دشمنی نیز اهل علم را خوار می‌شمارد. این طبقه قطعاً هلاک می‌شوند و امیدی به نجات آنها نیست.

ویژگی طبقه سوم یعنی مستمع، همان حرف شنوی است. حقیقت

حرف شنوی، دل دادن به سخن عالم و پذیرش قلبی آن است. لازمه دل دادن به سخن عالم، پذیرش عملی حرف عالم است.

با توجه به این که تقلید، باور سخن غیر است و حقیقت باور نیز همان پذیرش قلبی است، می توان نتیجه گرفت که مستمع در روایت مورد نظر، تعبیر دیگری از مقلد است.

روایت ۱ نیز که پیش از این به آن اشاره کردیم بر این که استماع رابطه تنگاتنگی با تقلید دارد تأکید می کند:

از ثمرات علم... حرف شنوی از علما و پذیرش از آنها... و بد
شمردن نزدیک شدن به گناه (یا ارتکاب گناه) و نیک شمردن
پیروی از حق و سخن راست است...

در این روایت استماع از علما با پذیرش سخن آنان در کنار هم آمده است (الاستماع من العلما و القبول منهم).

به سخن دیگر میان استماع و اطاعت رابطه ای برقرار کرده است. در بسیاری از روایات استماع در اطاعت به کار رفته است پس کاربرد استماع در اطاعت درست است خواه این کاربرد حقیقی باشد یا مجازی.

آن چه مهم است این است که «کن مستمعا» در روایت پیامبر ﷺ نیز می تواند به معنی «کن مطیعا» باشد.

با توجه به آن چه گذشت صورت استدلال به روایات «کن مستمعا» یا «الاستماع من العلما» بر تقلید قوی تر می گردد.

در پایان بخش «استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید» توجه به این نکته بسیار بایسته است که چشم پوشی از مباحث سندی، دلایل متعددی دارد.

یکی از این دلایل این است که:

فراوانی روایت، موجب علم به صدور آنها می گردد و ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند.

توضیحات این مطلب همراه با سایر اشکالات را در کتاب «پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید» ببینید.

وجود تقلید در دوران حضور معصومین علیهم السلام

روایات بخش «ردّ پای تقلید در دین»، گواه روشنی بر درستی تقلید بود. تردیدی نیست که در دوران حضور معصومین علیهم السلام به این روایات عمل می شده است. یعنی از عالم پیروی و اطاعت می شده و سخن عالم پذیرفته می شده و....

همچنین تردیدی نیست که در دوران حضور معصومین علیهم السلام به آیه نُقَر عمل می شده است. در نوشتار «برترین لبیک به آیه نُقَر» به تفصیل

درباره آیه نفر سخن گفته شده است.

و....

لذا اگر کسی ادعا کند که روایات یاد شده در دوران حضور، هرگز مورد عمل هیچ یک از اصحاب قرار نگرفته است، قطعاً سخن گزافی گفته است.

مباحث یاد شده وجود تقلید به شکل کلی را در زمان حضور ثابت می‌کند.

آن چه مهم است و این سرفصل در صدد تأکید بر آن است، وجود مصداقی تقلید در دوران حضور است.

از جمله روایات اخذ معالم دین گواه روشنی است بر این که اصحاب در دوران حضور نیز در صدد اخذ فتوا از عالم واجد شرایط بوده‌اند.

توضیح این روایات در بخش «ردّ پای تقلید در دین» گذشت. برای مرور دوباره بخشی از این روایات می‌توانید به سرفصلهای زیر مراجعه کنید:

اخذ معالم دین، جایگزین شناخت

اعتماد بر فقیه، جایگزین شناخت

فرمانبرداری از عالم جایگزین شناخت

قبول سخن عالم، جایگزین شناخت

و...

با درنگ در روایات یاد شده روشن می شود که پیشینه تقلید از عالم
واجد شرایط، حتی به دوران حضور معصوم می رسد.
نتیجه این بخش این گردید که علاوه بر این که درستی تقلید از
روایات فراوانی آشکارا به اثبات می رسد، وجود تقلید در دوران حضور
نیز گواه روشن دیگری بر درستی تقلید است.

تولد تقلید در حوزه دین

روایات طبقه‌بندی مردم به عالم و جاهل، فقیه و غیر فقیه و...، بستر تقلید را فراهم ساخته است.

عوامل مختلفی در طبقه‌بندی مردم، به فقیه و غیر فقیه و به تبع آن چرایی تولد تقلید، نقش دارند.

برخی از این عوامل مرتبط با ویژگی‌های افراد است و برخی دیگر مرتبط با ویژگی‌های مسائل است. هر دسته از این عوامل نیز شامل زیرمجموعه‌هایی است.

در ادامه به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم.

تفاوت قابلیت ذاتی افراد

در حدیثی پیامبر ﷺ، علم را به باران و قابلیت افراد را به قابلیت زمین تشبیه فرموده است.

پیامبر ﷺ فرمود: به راستی که مثل آن چه خداوند مرا به آن مبعوث کرده از هدایت و علم، مثل بارانی است که به زمین

می‌رسد.

یک دسته از زمین‌ها، (قابلیت) نیکو دارند، پس آب را می‌پذیرند و گیاه و علف فراوانی می‌رویانند.

یک دسته از زمین‌ها، زمین‌های سخت هستند که آب را (از نفوذ در زمین) نگه می‌دارند، پس مردم به این آب منتفع می‌گردند و از آن می‌آشامند و سیراب می‌کنند و با آن کشاورزی می‌نمایند. و باران به دسته‌ای دیگر از زمین‌ها می‌رسد که آنها فقط خاک (بی قابلیت) هستند، نه آبی نگه می‌دارند و نه گیاهی می‌رویانند. مثل کسانی که در دین خدا فقیه شده نیز چنین است، آن چه خداوند مرا به آن مبعوث کرده می‌فهمند، پس خود دانا شده و به دیگران نیز می‌آموزند.

و مثل کسی که (قابلیت نداشته و) به سبب تفقه سری بلند نکرده است و هدایت خداوند که مرا به آن فرستاده را نپذیرفته است (نیز همانند زمین بی قابلیت است). (روایت ۷۰)

در آغاز به گزیده‌ای از درایت این حدیث اشاره می‌کنیم، تا به ردّ پای تقلید در این حدیث برسیم.

پیدا است که فاعلیت باران، همه جا کامل و تمام است، اما قابلیت زمین‌ها، نتایج متفاوتی را به بار می‌آورد.

قابلیت زمین‌ها در مقابل باران، به اقسام زیر منقسم می‌شود:

(۱) زمینی که قابلیت آن کامل است: کان منها طائفة طيبة فقبلت

الماء فأنبثت الکلاً والعشب الكثير

(۲) زمینی که سخت است و آب از آن نفوذ نمی‌کند: کان منها

أجادب أمسکت الماء فنفع الله بها الناس و شربوا منها و سقوا

و زرعوا

(۳) زمینی که نه آب را نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند: أصاب

طائفة منها أخرى إنما هي قيعان لا تمسک ماء و لا تنبت کلاً

لذا مردم نیز در مقابل علم، چند گروه هستند:

(۱) فقهاء، به گلستانی تشبیه شده‌اند که با علم بارور شده‌اند و مردم

هم از احادیث آنها استفاده می‌کنند و هم از ثمرات احادیث

(۲) محدّثین، به برکه‌ای تشبیه شده‌اند که تنها حافظ حدیث هستند

و مردم از احادیث آنها استفاده می‌نمایند

(۳) غیر حافظان حدیث، سایر مردم

فاصله گلستان فقیه تا برکه محدّث، فاصله‌ای است بس طولانی و

بر همین اساس نیز ارزش فقاها با محدّث بودن قابل مقایسه نیست.

گلستان فقیه، مأمن امنی است، هم برای متنعم شدن از ثمرات آن،

و هم برای بارور سازی زمین‌های بایر توسط چشمه سارهای آن.

اما برکه محدّث، تنها مأخذ و مرجعی برای انتقال حدیث است.

گلستان فقیه علاوه بر این که آب چشمه سارهای آن قابل آبادسازی زمین های بایر دیگر است (تعلم و تفقه دیگران) علاوه بر آن خود نیز مملو از نعمتهای آماده است.

نعمتهای آماده گلستان فقیه، انواع فتاوی است که حاصل استنباطات مختلف اوست.

لذا اگر کسی قابلیت و همت تعلم را نداشت (بخوانید قابلیت و همت آباد کردن زمین بایر خودش را نداشت) چنین کسی می تواند از نعمتهای آماده فقیه استفاده کند.

استفاده از نعمتهای آماده فقیه، همان اخذ فتوا و معالم دین از فقیه است.

به محض این که پای اخذ فتوا از فقیه به میان آمد، تقلید متولد می گردد.

اما توضیح مطلب را با تفاوت های گلستان و برکه آغاز می کنیم.
برکه، فقط آب دارد و نه باروری.

اما گلستان علاوه بر این که آب دارد، آن هم آب گوارای چشمه سار، علاوه بر این، تمامش باروری است، باغ و بوستانی است که به ثمر نشسته و آماده سود رساندن به دیگران است.

حالا می آییم سر شخص ثالثی که می خواهد به گلستان و برکه

مراجعه می‌کند.

شخص ثالث که به برکه‌ی محدّث مراجعه می‌کند، دقیقاً باید تعریف شود که چه قابلیت‌ای دارد.

(۱) شخص ثالث اگر خودش از نوع کویر باشد، تنها هنرش، هدر دادن آب برکه است، یعنی نه خود سود می‌برد و نه به دیگران سود می‌رساند. حتی با هدر دادن آب به دیگران نیز زیان می‌رساند.

(۲) شخص ثالث اگر قابلیت باروری ندارد، اما ضبط و امانت دارد، با اخذ احادیث از برکه و حفظ آن، خودش می‌شود برکه دوم، آماده برای استفاده اهلش. در این صورت از محدّثی، محدّث دیگر متولد می‌شود. (۳) اما اگر شخص ثالث قابلیت باروری داشت، تلاش و همت می‌کند با آب برکه، زمین بایر خودش را آباد می‌کند و گلستانی ایجاد می‌کند. در این صورت محدّث، مصداق «فرب حامل فقه لا فقه له» است و شخص ثالث، مصداق فقیه است که سرمایه یعنی حدیث را از برکه‌ی محدّث می‌گیرد و با درایت آن قلبش را بارور می‌کند و فقیه می‌شود.

این صور، حاصل مراجعه به برکه محدّث بود.

اما مراجعه به گلستان فقیه، دقیقاً همین نتایج را در بر دارد البته با مازاد مهمی.

شخص ثالث مراجعه کننده به گلستان فقیه نیز باید دقیقاً تعریف شود که چه قابلیت دارد.

(۱) شخص ثالث، اگر خودش کویر باشد، تنها هنرش هدر دادن آب چشمه سارهای گلستان و تلف کردن محصولات آن است، این شخص، نه خود سود می برد و نه به دیگران سود می رساند. بلکه آبادی دیگران را تخریب هم می کند.

از این رو مصداق بذل علم به نااهل است که به جز ظلم به علم و خسارت هیچ اثری بر آن مترتب نمی شود.

(۲) شخص ثالث بر اثر فقدان درک لازم، قابلیت باروری ندارد، اما ضبط و امانت دارد، با اخذ احادیث از چشمه سارهای گلستان و حفظ آن، خودش می شود برکه ای آماده برای استفاده اهلس. در این صورت از فقیهی، تنها محدّث دیگر متولد می شود.

البته در همین تقدیر ممکن است غیر فقیه با حفظ و ضبط فتاوی فقیه، نوعی دیگر از برکه را به دیگران ارایه دهد.

(۳) اما اگر شخص ثالث، قابلیت باروری داشته باشد، تلاش و همت می کند با آب چشمه سارهای گلستان، زمین بایر خودش را آباد می کند و گلستانی نو ایجاد می کند. این شخص مصداق «و رب حامل فقه إلى فقیه او من هو أفقه منه» است.

این شاخه، همان تعلم و آموزش از فقیه است. یعنی سرمایه را از فقیه می‌گیرد و آن را بارور می‌سازد و خودش می‌شود فقیه.

اینها همه روشن است، اما یک صورت باقی مانده است که اتفاقاً اندک هم نیست و آن این‌که:

(۴) شخص ثالث به دلیل عدم قابلیت و همت، تنها به استفاده از ثمرات آماده گلستان بسنده می‌کند.

یعنی نه منتقل‌کننده روایت به دیگری است که خودش بشود برکه و محدّث جدید.

نه بارورکننده زمین بایر خودش است که خودش بشود گلستان و فقیه جدید.

بلکه تنها و تنها، استفاده‌کننده از محصول به ثمر رسیده گلستان فقیه است.

محصول به ثمر رسیده گلستان فقیه، عبارت است از فتاوی حاصل از استنباط فقیه.

اخذ فتاوی فقیه و عمل به آن، غیر از انتقال حدیث است و غیر از تعلم و تفقه از فقیه است.

بنا بر این حاصل مراجعه شخص ثالث به گلستان فقیه، به حسب قابلیت و همت افراد عبارت از است:

(۱) تعلم از فقیه و نتیجه آن تولد فقیهی جدید است.

(۲) انتقال حدیث و نتیجه آن محدّثی جدید است.

(۳) اخذ فتوا

شاخه سوم که اخذ فتوا است، در واقع همان تقلید شخص ثالث از فقیه است.

این تقلید از دو چیز متولد شده است:

الف) گلستان به ثمر نشسته فقیه

ب) قصور و یا تقصیر شخص ثالث در فقیه شدن و محدّث شدن
ترکیب این دو، موجب تولد تقلید می‌گردد و طریق سومی در مقابل
تعلم و انتقال حدیث می‌گشاید.

نکته سنجان توجه دارند که حدیث جالب مطرح شده، علاوه بر این
که یکی از عوامل تقلید را بیان می‌کند، علاوه بر این، خود دلیل دیگری
بر حقانیت و درستی تقلید است.

آن چه مهم است درک باروری فقیه از باران قرآن و سنت است.
همچنان که باروری زمین از باران، سرسبزی و خرمی زمین و پرورش
انواع میوه‌هاست، همان گونه فقیه با باران ثقلین، قدرت استنباط پیدا
می‌کند و با درایت احادیث، بالایه‌های پنهان دین آشنا می‌شود.
تجلی درایت احادیث، همان فقاہت است و حاصل استنباط از

ثقلین، فتاوی فقیه است.

هر کسی شایستگی فقاہت داشت، می تواند با آموختن، از خرمن فقاہت او خوشه بچیند.

و هر کسی که چنین شایستگی را نداشت، می تواند فتاوی استنباط شده ی او را به کار گیرد.

گروه نخست متعلمین هستند و گروه دوم مقلدین.

تفاوت کاری و همتی افراد

ذوق و گرایش عملی اصحاب ائمه، یکسان نبوده است. این امر در شکل گیری شخصیت اجتماعی و علمی آنها، به شدت تأثیرگذار بود. به چند نمونه در این زمینه توجه کنید.

(عده ای از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت حضرت نشسته بودند و صحبت می کردند...) سپس به حذیفه گفتند ای حذیفه برای ما حدیث نقل کن. گفت تحقیقا می دانید که من از امور پیچیده می پرسیدم و از آنها حذر دادم. گفتند راست می گویی.

سپس به مقداد گفتند ای مقداد برای ما حدیث نقل کن. گفت تحقیقا می دانید که من در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سواره می جنگیدم (و فرصتی برای اخذ حدیث از حضرت نداشتم) و

لکن شما اصحاب حدیث هستید. گفتند راست می‌گویی....
(روایت ۷۱)

از ابو الدنیای معمر سؤال کردیم که برای ما از آن چه از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده، حدیث کند.
پاسخ داد که هنگام همراهی با علی بن ابی طالب علیه السلام حرص و همتی در طلب علم برای او نبوده است و صحابه هم بودند.
(اما) من از شدت علاقه‌ام به علی علیه السلام و محبتی که به او داشتم جز به خدمت و همراهی او به کار دیگری نپرداختم (و از او حدیثی اخذ نکردم).... (روایت ۷۲)

دو حدیث بالا نشان می‌دهد که همه اصحاب معصومین علیهم السلام انگیزه‌ی پرسش و طلب علم نداشتند.

نکته جالب هم این است که در این روایات دلیل عدم طلب علم، شوق خدمت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است که اصل آن امر مثبتی است.

حال اگر فقدان انگیزه برای طلب علم، یا حتی انگیزه‌های منفی را هم بیفزاییم، روشن می‌سازد که گروه بزرگی از اصحاب، طالب علم و حدیث نبودند.

خواه ناخواه این گروه از افراد، در معرفت دین و احکام آن، هرگز به فقاہت نمی‌رسیدند و نیازمند به فقاہت دیگران می‌ماندند.

تفاوت افراد از منظر هدف و همت و نیاز به فقاہت دیگران، یکی از عوامل شایع در تولد تقلید است.

گسترده‌گی مسایل دین

یکی از ویژگی‌های دین این است که مسائل دین بسیار گسترده است. گستردگی مسائل دین، ریشه در جامعیت و فراگیری و جاودانگی دین دارد.

از آن جایی که درک این امر برای افراد مبتدی آسان نیست، شایسته است نمونه‌ای ارایه شود. توجه کنید:

زراره گفت به امام صادق علیه السلام گفتم خداوند مرا فدای شما کند
چهل سال است که از شما درباره حج می‌پرسم و شما به من فتوا
می‌دهی (ولی هنوز مسائل حج تمام نشده است)!
حضرت فرمود ای زرارہ خانہ‌ای کہ از دو ہزار سال قبل از آفرینش
آدم، حج می‌شده است، می‌خواهی مسائل آن در چهل سال تمام
شود؟! (روایت ۷۳)

با این کہ امام معصوم، بہترین آموزگار است (تمامیت فاعلیت
فاعل) و با این کہ زرارہ از شخصیتہای برجستہ اصحاب است (کمال
قابلیت قابل)، با این ہمہ، زرارہ موفق نشد در تمامی مسائل تنها یک
بخش از احکام کہ مسائل حج است، بہ فقاہت کامل برسد تا چہ رسد

به فقاہت در تمامی احکام دین. از این مجمل تکلیف فقاہت در عقاید و معارف (فقه اکبر) نیز روشن می‌شود. حاصل گستردگی مسائل دین، ناتوانی بیشتر افراد در فقاہت در برخی از مسائل می‌گردد. ناتوانی در فقاہت، عامل مهم تولد تقلید است.

گستردگی فروع

علاوه بر گستردگی مسائل دین، اندک نیست مسئله‌ای که خود دارای شاخه‌های گسترده است. این امر نیز ریشه در جامعیت و فراگیری و جاودانگی دین دارد. لذا یکی از ویژگی‌های دین، گستردگی فروع بسیاری از مسائل است. از آن جایی که درک این امر نیز برای افراد مبتدی آسان نیست، شایسته است نمونه‌ای ارایه شود. جریان بسیار جالب امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم، گواه روشنی برای این افراد است.

یحیی بن اکثم به مأمون گفت امیرالمؤمنین به من اجازه می‌دهد از ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) سؤالی کنم؟ مأمون گفت در این مورد از خود او اجازه بگیر. یحیی رو به امام کرد و گفت فدای شما

گردم آیا به من در پرسش مسئله‌ای اجازه می‌دهی؟ ابوجعفر فرمود اگر خواستی بپرس.

یحیی گفت فدای شما گردم چه می‌فرمایی درباره حکم شخصی که احرام بسته و صیدی را کشته است؟ امام علیه السلام فرمود محرم در محدوده حل صید را کشته یا در محدوده حرم؟

محرم، عالم به حکم بوده یا با جهالت صید را کشته؟
قتل صید، عمدی بوده یا اشتباهی؟

محرم آزاده بوده یا برده؟

محرم کوچک و نابالغ بوده یا بزرگ؟

بار اولش هست که صید را کشته یا بار چندم؟

صید از پرندگان بوده یا از غیر پرندگان؟

صید از حیوانات کوچک (جوجه) بوده یا از حیوانات بزرگ؟

محرم هنوز هم اصرار به صید دارد یا پشیمان شده است؟

کشتن صید در شب بوده یا در روز؟

احرام محرم به عمره بوده یا احرام محرم به حج بوده؟

(پس از طرح فروع مختلف پرسش یحیی توسط امام) یحیی سرگردان شد و ناتوانی و درماندگی او در چهره‌اش آشکار شد و زبانش آن چنان به لکنت افتاد که همه اهل مجلس حال

درماندگی او را فهمیدند....

پس هنگامی که مردم متفرق شدند و عده‌ای از خواص باقی ماندند، مأمون به امام جواد گفت فدای شما شوم اگر صلاح می‌دانید مسئله فقهی را که وجوه قتل محرم را تفصیل دادید، بیان کنید تا این که ما هم بدانیم و استفاده نماییم.
امام فرمود باشد.

محرم زمانی که صید را در محدوده حل بکشد و صید از پرندگان باشد و بزرگ باشد پس بر محرم واجب است که گوسفندی را کفاره دهد.

و اگر همین صورت در محدود حرم باشد، پس بر او دو برابر کفاره است.

و اگر جوجه را در محدوده حل کشته باشد، بر او بره‌ای است که تازه از شیر گرفته باشند.

و زمانی که جوجه را در حرم کشته باشد، بر او واجب است که بره و قیمت جوجه را کفاره دهد.

و اگر صید از وحش (غیر پرندگان) باشد و گورخر باشد پس بر او واجب است گاوی را کفاره دهد.

و اگر شترمرغ باشد پس بر او واجب است شتری را کفاره دهد.

و اگر آهو باشد پس بر او واجب است گوسفندی را کفاره دهد.

و اگر هر کدام از اینها را در محدوده حرم کشته باشد بر او کفاره
دو برابر واجب است، باید آن را قربانی کند و به کعبه برسد.
و اگر محرم آن چه برای آن قربانی بر او واجب می شود انجام داد
و احرامش به حج بود، قربانی را در منی می کشد.
و اگر احرامش به عمره بود، در مکه می کشد.
کفاره صید بر عالم و جاهل یکسان است.
و در عمد (علاوه بر کفاره) بر او گناه هم نوشته می شود.
و گناه در حالت جهل برداشته شده است.
کفاره بر آزاده بر خودش واجب است.
و در عبد بر اربابش واجب است.
کفاره بر صغیر نابالغ نیست و بر کبیر واجب است.
کسی که پشیمان از کشتن صید شده باشد، پشیمانی او عذاب
آخرت را از او ساقط می کند.
و کسی که اصرار بر صید داشته باشد، در آخرت بر او عذاب
واجب می شود.
(پس از پایان کلام امام) مأمون گفت نیکو پاسخ دادی ای
اباجعفر خداوند به تو نیکی کند.
اگر خواستی از یحیی مسئله ای بپرسی همچنان که او از شما
پرسید.

امام علیه السلام به یحیی گفت بپرسم؟ یحیی گفت فدای شما گردم
اختیارش با شماست، پس اگر دانستم جواب آن چه از من می‌پرسی
پاسخ می‌دهم و الا از شما استفاده می‌کنم.

امام فرمود به من خبر ده از مردی که به زنی نگاه کرده است در
اول روز و نگاهش به آن زن بر او حرام بوده.

هنگامی که خورشید بالا آمد نگاهش برای او حلال شد.

هنگامی که ظهر شد نگاهش بر او حرام شد.

هنگامی که عصر شد نگاهش برای او حلال شد.

هنگامی که خورشید غروب کرد نگاهش بر او حرام شد.

هنگامی زمان نماز عشاء داخل شد نگاهش برای او حلال شد.

هنگامی که نیمه شب شد نگاهش بر او حرام شد.

هنگامی که فجر طلوع کرد نگاهش برای او حلال شد.

حال این زن چگونه است (که حکم آن این قدر تغییر می‌کند)؟

به چه چیزی برای او حلال می‌شود و به چه چیزی بر او حرام
می‌شود؟

یحیی گفت سوگند به خدا که راهی به جواب این پرسش پیدا

نمی‌کنم و علت آن را در این مسئله نمی‌دانم. پس اگر خواستی

ما را بهرمند ساز.

امام فرمود این زن کنیز مردی از مردم بوده، مرد بیگانه‌ای اول روز

به او نگاه کرده، پس نگاهش حرام بر او بوده است.
هنگامی که خورشید بالا آمد آن کنیز را از اربابش خرید، پس برای او حلال شد.

هنگام ظهر آزادش کرد، پس بر او حرام شد.
هنگامی که عصر شد با او ازدواج کرد، پس برای او حلال شد.
هنگام مغرب باظهار کرد، پس بر او حرام شد.
هنگام نماز عشاء کفارهظهار را اداء کرد، پس برای او حلال شد.
هنگامی که نیمه شب شد او را یک طلاق داد، پس بر او حرام شد.

هنگامی که فجر طلوع کرد به او رجوع کرد، پس برای او حلال شد.... (روایت ۷۴)

گسترده‌گی فروع، شواهد فراوانی دارد. مرور اجمالی شرح لمعه شهید ثانی، برای درک اندکی از گسترده‌گی فروع، کفایت می‌کند.
حاصل گسترده‌گی فروع، ناتوانی بیشتر افراد در فقهات در برخی از مسائل است. ناتوانی در فقهات، عامل مهم تولد تقلید است.

دشواری فهم دین (عمق و غموض دین)

ساده‌پنداری و دشوارپنداری دین، هر دو آنها از آسیب‌های معرفت دینی است.

هر کدام از این دو آسیب، خود ریشه و مادر اشکالاتی دیگر است. از جمله اشکالات ناشی از ساده‌پنداری دین، شبهاتی است که در حوزه تقلید مطرح شده است.

برای مرتفع شدن توهم ساده‌پنداری دین، کافی است سیر کوتاهی در منابع وحیانی داشته باشیم.

نیل به برخی از معلومات، در گرو ویژگی‌های خاصی است که همگان از آن برخوردار نیستند. از جمله آنها، معرفت «لحن القول» و «معاریض کلام» است. به این مسئله در قرآن و روایات اشاره است و فقاهت را در گرو آن دانسته شده است.

حاصل این دسته از روایات، این است که فقاهت منوط به شرایطی است که همگان از آن برخوردار نیستند.

شرایط یاد شده برای فقاهت، گواه بر بطلان ساده‌پنداری دین است. پیش از این به بحث «لحن القول» و «معاریض کلام» اشاره کوتاهی داشتیم.

بستر و دامنه تقلید

در این نوشتار بارها و بارها تأکید کردیم که موضوع نوشتار، تقلید عقلانی و عقلائی است و نه تقلید به شکل مطلق و عام آن. لذا بایسته است بستر تقلید عقلانی و عقلائی را بشناسیم تا بتوانیم آن را از تقلید غیر عقلائی تفکیک نماییم. گفتیم محور اصلی تقلید، پذیرش قول غیر و تصدیق و راست‌پنداری کلام اوست. بنا بر این باید دید راست‌پنداری قول غیر، در کدامین بستر عقلانی و عقلائی است. پیداست که آن سخنی شایسته تصدیق است که از روی علم آگاهی باشد. سخن از روی علم در گرو دو چیز است: ۱- عالم بودن و ۲- عدم انحراف از علم. در ادامه با توضیح این دو امر آشنا می‌شوید.

عالمیت مرجع، بستر نخست تقلید

موضوع نوشتار مرجعیت دینی و تقلید شرعی است.

پیداست که تقلید در صورتی عقلانی است که تقلید از مرجعی عالم به علم دین باشد. زیرا تقلید از کسی که خبری از دین ندارد، اصلاً و ابداً عقلانی نیست.

دین چیست؟ دین برنامه جامعی است که برای تکامل بشر تدوین شده است.

پیداست که در رتبه نخست، عالم به چنین برنامه‌ای، آفریدگار بشر و آفریدگار جهانی است که بشر در آن زندگی می‌کند. زیرا دانای توانایی که چنین دستگاهی را ساخته و پرداخته، از برنامه تکامل آفریده خود به خوبی آگاه است. پس عالم اول، خود مشرّع شریعت است که خداوند متعال است.

در رتبه دوم، نماینده‌ی صاحب شریعت یعنی پیامبر ﷺ و اوصیاء مطهرش، عالم به دین هستند. زیرا فرستادن نماینده جاهل و ناآگاه اصلاً و ابداً شایسته چنین خداوندی نیست.

بر اساس اصول اولیه، دو امر یاد شده از منظر خرد تردید ناپذیر است. لذا شرط نخست مرجعیت خداوند و اولیاء او، قطعاً تحقق یافته است. پس پذیرش سخن خدا و پیامبر و جانشینان او ﷺ از این منظر

کاملاً عقلانی است.

آن چه شایسته درنگ بیشتر است، پذیرش سخنان فقهاء آل محمد علیهم السلام و تقلید از مراجع شیعه است.

در این که اهل بیت علیهم السلام تأکید فراوان بر تشویق به فقاہت داشتند شکی نیست، همچنین در این که حضرات تلاش عملی فراوان برای تفقه اصحاب می کردند تردیدی نیست.

همچنین قابل انکار نیست که برخی از اصحاب با تعلم به مقام رفیع فقاہت رسیدند. شهادت و گواهی خود معصومین علیهم السلام نسبت به فقاہت برخی از اصحاب هم تأکید بر همین امر است.

مسلماً رشته فقاہت در دوران غیبت هم ادامه یافته است و همچنان برخی از بزرگان شیعه به مقام رفیع فقاہت رسیده و می رسند. همه این امور نشان می دهد که شرط نخست یعنی عالمیت، برای پذیرش سخن عالم، هم شدنی است و هم واقع شده است.

آن چه مهم است شناخت اموری است که در فقاہت نقش دارند. تفصیل این مطلب خارج از مجال نوشتار است. از این رو تنها به اشاره به سرفصلهای بسیار مهم آن بسنده می شود.

• بخش عمده ای از دین به ویژه در حوزه احکام، توقیفی است،

لازمه این امر این است که کانال فقاہت منحصر است به مراجعه

به ثقلین.

• فقاہت در حوزه درایت روایات جای دارد و نه حوزه صرف نقل و حفظ روایت.

فرب حامل فقه لا فقه له... (روایت ۱۵)

چه بسا حامل فقهی که خودش فقیه نیست...

خبر تدریه خیر من عشرة ترویه. (روایت ۴)

یک خبری که آن را بفهمی بهتر است از ده خبری که [فقط آن را] روایت کنی.

اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا. (روایت ۷۵)

درجه مقام و منزلت شیعیان ما را بر اساس اندازه‌ای که از روایات ما بلد هستند بشناسید.

• یکی از اموری که تأثیر به سزا در درایت دارد احاطه به همه روایات است. چرا که روایات همچون قرآن «یفسر بعضه بعضا».

یا بنی اعرف منازل الشیعة علی قدر روایتهم و معرفتهم فإن المعرفة هی الدراية للرواية و بالدرايات للروایات یعلم المؤمن إلى أقصى درجات الإیمان. (روایت ۵)

ای پسرکم منازل و مقامات شیعه را بر اساس اندازه روایت آنها و معرفت آنها بشناس. پس معرفت همان درایت روایت است و به

درایت روایتهاست که مؤمن به بلندترین درجات ایمان صعود می‌کند.

• برخی از نشانه‌های فقاقت، شناخت لحن القول و معاریض کلام است.

إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن. (روایت ۴)

البته ما هیچ مردی از شیعیانمان را فقیه نمی‌شماریم مگر اینکه برای او مطالبی با اشاره در کلام مخفی کنیم و او آنها را بیابد. و لا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا. (روایت ۶)

هیچ مردی از شما فقیه نمی‌شود مگر اینکه معاریض کلام ما را بشناسد.

• شناخت و معرفت فقیه، ریشه در عقل او دارد.

إن الله تبارك و تعالى يحاسب الناس على قدر ما آتاهم من العقول في دار الدنيا. (روایت ۵)

به راستی که خداوند تبارک و تعالی مردم را بر اساس اندازه آن چه از عقول در دنیا به آنها عطا کرده است محاسبه می‌کند. • درایت متکی بر عقل، همان استنباط است.

يغوص العقل على الكلام فيستخرجه من مكنون الصدر

كما يغوص الغائص على اللؤلؤ المستكنة في البحر. (روایت
(۷۶)

همچنان که غواص به عمق دریا می‌رود و مروارید پنهان در دریا را استخراج می‌کند، همان گونه عقل در سخن گوینده غواصی می‌کند و جان مراد او را از درون پوشیده‌ی او استخراج می‌نماید.

• مسلماً هیچ استنباطی از روایات نمی‌تواند در تناقض با محکومات دین باشد.

• علاوه بر این که عقل بدیهی، حجت است، مسلماً هیچ روایتی در تناقض با عقل بدیهی صادر نشده است.

سفیان پسر سمط گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدای شما کردم مردی از طرف شما نزد ما می‌آید و از امر شما، مطالب بزرگی را به ما خبر می‌دهد [که قابل هضم نیست] پس سینه‌های ما [آن را تحمل نمی‌کند و] به سبب آن تنگ می‌شود [آن چنان که ناچار می‌شویم] تا این که آن را تکذیب کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا از طرف من با شما سخن نمی‌گویند؟
گفتم چرا.

فرمود: به شب می‌گویند روز است و به روز می‌گویند شب است؟
گفتم خیر.

پس حضرت فرمود: آن را به سوی ما رد کن زیرا اگر تکذیب کنی

ما را تکذیب کرده‌ای. (روایت ۷۷)

• با درنگ در ضوابط استنباط، روشن می‌شود که عقول ناقصه و آراء باطله و قیاسات فاسده با توقیفیت دین در تضاد است. به یقین با عقول ناقص و نظریات باطل و قیاس‌های فاسد به دین خدا نمی‌توان رسید.

به جز از راه تسلیم به ما دستیابی به دین خدا ممکن نیست، پس کسی که تسلیم ما گردد به سلامت به مقصد می‌رسد و کسی که هدایت از ما طلب کند راه را پیدا خواهد نمود. (روایت ۷۸)

• درنگ در ضوابط استنباط، عقلانیت واقعی دین را تضمین می‌کند و عقلانیت نمایی در دین را نفی می‌کند.

• احتیاط در دین، مرجعیت را منحصر در داناترین فقیه می‌کند.

• نفس قدسی و عنایت الهی در تحصیل فقاقت نقش دارد.

البته ما هیچ یک از آنها را «فقیه نمی‌شماریم مگر اینکه محدث باشند.»

پرسیده شد آیا مؤمن محدث می‌شود؟

فرمود: «مؤمن مفهم می‌شود و محدث همان مفهم است.» (روایت

۳)

• سیر فقاقت، در واقع درایت منابع صحیح (یعنی درک عقلانی تقلین) است.

آن چه گذشت نگاهی کلی به برخی از ضوابط کلی فقاہت بود و نه گردآوری همه آنها. ناگفته پیداست مصداق فقیه، طبق قواعد و اصول عقلانی و شرعی قابل احراز است.

عدالت مرجع، ضامن عدم انحراف

از لابلائی مباحث پیشین روشن شد که مرجع نخست خداوند متعال و مرجع دوم پیامبر ﷺ و مرجع سوم اهل بیت علیهم السلام هستند. طبق اصول اولیه، خداوند خطاناپذیر است و پیامبر ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام معصوم هستند، لذا در این سه مرجع انحراف از حق محال و ناشدنی است. پس موضوع ضمانت عدم انحراف، از اصل منتفی است.

عمده مرجع چهارم یعنی فقهاء مورد بحث است. مباحث پیشین روشن ساخت که تنها شرط درستی افتاء، این است که افتاء از روی علم باشد و نه چیز دیگری. اما درستی تقلید، علاوه بر شرط درستی افتاء (یعنی افتاء عن علم)، مشروط به امین بودن مجتهد نیز هست. گذشته از ضرورت عقلانی کاملاً آشکار این شرط، در روایات متعدد

برامین بودن مفتی در امر دین و دنیا تأکید شده است.
در روایت ۲۰ که پیش از این گذشت شرط اخذ دین، شیعه بودن بیان شده است و غیر شیعه به خائن توصیف شده است.
هرگز معالم دینت را از غیر شیعیان ما نگیر [پس] اگر تو [در گرفتن معالم دین] از شیعیان تجاوز کنی [و به دیگران مراجعه کنی] دینت را از خائنین گرفته‌ای...
در روایت ۱۷ شرط اخذ معالم دین، وثوق و امانتداری معرفی شده است.

از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟
حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی، که او بر دین و دنیا امانتدار است.

همچنین در روایت ۱۹ آمده است:
عَمْرُی و پسرش ثقه هستند.
پس آن چه از من به تو رسانند از من رسانده‌اند و آن چه به تو از جانب من گفتند از من گفته‌اند پس از آنها حرف‌شنوی و فرمانبرداری کن زیرا آنها ثقه‌ای امین هستند.
از احادیث بنی فضال (روایت ۲۵ و ۲۶) هم می‌توان استفاده کرد که اخذ حدیث مشروط به وثاقت است، اما اخذ فتوا (که همان اخذ رأی است) مشروط به عدم انحراف از دین است.

آن چه که بنی فضال روایت کرده‌اند بگیریید و آن چه نظر داده‌اند رها کنید.

در هر صورت تقلید که اخذ فتوا است، یکی از مصادیق اخذ معالم دین است. لذا تقلید از غیر مأمون و غیر قابل اعتماد جایز نیست. از اعتماد مورد نیاز و متناسب با تقلید، با تعبیر عدالت مجتهد یاد می‌شود. روایت ۸۴ رابطه وثوق با تقلید رو به خوبی آشکار می‌سازد. نکاتی که به درایت روایت ۸۴ کمک می‌کند عبارتند از:

(۱) اشکال تقلید یهودیان از علماشان، دروغ‌گویی علماشان بود. دروغ‌گویی علما یهود، مانع تصدیق خبر و حکایت و عمل به خبر آنها بود.

(إن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماهم بالكذب الصريح و... واقعا که عوام یهود به خوبی دروغ آشکار علمایشان را می‌شناختند...) (و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما يفعلونه فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا و من قد علموا أنه لا يجوز قبول خبره و لا تصديقه في حكاياته و لا العمل بما يؤديه إليهم عمن لم يشاهدوه... لذا به سبب شناخت واقعی و قلبی شان چاره‌ای نداشتند جز این که (اعتراف کنند) هر کسی که کار علما یهود را انجام دهد او فاسق است جایز نیست سخن او

نسبت به آن چه از خدا و واسطه‌های میان خلق [و خدا نقل می‌کنند] تصدیق شود. [اما آنها با علم به این امر باز هم علمائشان را تصدیق می‌کردند] برای همین هم خداوند آنان را نکوهش کرد زیرا از کسانی [تقلید کردند] که واقعا آنها را می‌شناختند و واقعا می‌دانستند پذیرش خبرشان و تصدیقشان در مورد حکایت‌هایشان و عمل به آن چه که علما از کسانی که عوام مشاهده نکرده، به عوام می‌رسانند، جایز نیست)،

(۲) تأکید بر این که تنها مشکل تقلید، فسق عالم است.

(فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم... پس هر کسی از عوام ما که از چنین فقهای تقلید کند، آنها هم مثل یهودیانی هستند که خداوند تعالی به سبب تقلید از فقها فاسق‌شان نکوهش کرده است... و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شيئا و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عنا أهل البيت لذلك لأن الفسقة يتحملون عنا فيحرفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجوها لقلّة معرفتهم و آخرين يتعمدون الكذب... ولی تمام فقها چنین نیستند بلکه این منحصر است به برخی از فقیهان شیعه. اما کسانی که همچون

فقها سنیان مرتکب زشتی‌ها و بدی‌های آشکار می‌شوند پس از آنها مطلبی را که از جانب ما [نقل کردند] نپذیرید و ارزشی هم ندارد و همانا به خاطر چنین [فقهائی] در آن احادیثی که از ما اهل بیت تحمل کرده‌اند خلط فراوان شده است. زیرا فاسقان از ما حدیث می‌شنوند پس به خاطر نادانی‌شان تمام آن را تحریف می‌کنند و به خاطر کمی شناختشان امور را بر غیر جایگاه مناسب آن قرار می‌دهند و گروهی دیگر از این گونه فقها عامدانه دروغ می‌گویند...

۳) نقطه مقابل علما یهود ثقه‌ی امین است. با فقدان مانع در عالم عادل، حرمت تقلید هم مرتفع می‌شود.

(فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه... اما هر يك از فقها كه نگهدارنده نفس و محافظ دين و مخالف هوا و مطيع امر مولایش باشد، بر عوام است كه از او تقلید كنند.)

۴) نتیجه نهایی این است که تقلید از هر عالم راستگویی جایز است. حاصل درنگ در نکات یاد شده این است که بستر تقلید عقلانی، عالمیت و عادلیت مرجع است.

حاصل روایات یاد شده نیز عبارت است از این که:

تنها شرط تقلید حق و تصدیق به جا، راستگویی عالم است.

پس تنها و تنها تقلید از عالم راستگو، عقلانی، عقلائی و شرعی است.

الغای شرط عصمت در نقل روایت و افتا

با درنگ در آیات و روایات روشن می‌شود که برپایی و بقای دین به مراجع و مفتیان چهارگانه، یعنی خدا، رسول ﷺ، امام علی علیه السلام و فقهاء گره خورده است.

البته سه مرجع و مفتی نخست، یعنی خدا و رسول و امام، خطاناپذیر هستند و فقیه خطاپذیر.

لذا وقتی مرجعیت فقیه را در کنار مرجعیت خدا و رسول و امام می‌شماریم، هرگز به معنای عصمت فقیه نیست و هرگز مستلزم مقایسه غیر معصوم با معصوم نیست. بلکه سخن از تقلید از غیر معصوم است که به عنوان یک واقعیت عقلی و متعارف است در شرع پذیرفته شده است.

همان گونه که نقل روایت توسط راویان غیر معصوم پذیرفته شده است.

به سخن دیگر خود معصوم فرمان به شنیدن روایت غیر معصوم و نیز پذیرش فتوای غیر معصوم داده است.

مروری دوباره بر ادله تقلید کافی است تا اثبات شود در هیچ یک از ادله تقلید اثری از شرط عصمت فقیه نیست.

همچنین پیداست که اصحاب مفتی، همگی غیر معصوم بودند.

وجود مفتیان غیر معصوم در دوران حضور، شاهد بر این است که عصمت، شرط تقلید از مرجع نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم ابن عباس که فرماندار مکه از طرف حضرت بود در نامه‌ای چنین نوشتند: حج را برای مردم بپادار و ایام الله را برای آنان یادآوری کن و برای مردم صبح و عصر بنشین، پس برای مستفتی فتوا ده و جاهل را بیاموز و با عالم مذاکره نما....
(روایت ۸۵)

گذشته از این که اگر عصمت، شرط عمل به احکام باشد، حتی خود فقیه هم نمی‌تواند به تفقه خودش عمل کند. زیرا فرض مسئله این است که او معصوم نیست و احتمال خطا در فقاهاست او می‌رود. لذا اگر فقاهاست فقیه حجت نباشد هم برای خودش حجت نیست و هم برای دیگرانی که فقیه نیستند. و اگر فقاهاست فقیه حجت است هم برای خودش حجت است و هم برای دیگرانی که فقیه نیستند.

پیوست

توجه اکید

نوشتار پیش رو تلخیصی گزینشی از کتاب «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» است.

در این نوشتار به مباحث روان بسنده شده تا برای عموم سودمند افتد. لذا محققین و نکته‌سنگان برای مباحث عمیق و مبسوط بایسته است به کتاب «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» مراجعه نمایند.

همچنین برای تکمیل مباحث تقلید، مراجعه به بحث «مرجعیت امینان دنیا و دین» بسیار بایسته است.

نوشتاری با عنوان «پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید» نیز ناظر به پرسش‌ها و شبهاتی است که حول مرجعیت و تقلید مطرح شده است. این بحث نیز مکمل ضروری مباحث پیش روی شماست. لذا غفلت از آن هرگز شایسته نیست.

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آدرس روایات:

- روایت ۱: بحار الانوار ج ۷۵ ص ۶
روایت ۲: کافی ج ۱ ص ۳۳۰
روایت ۳: بحار الانوار ج ۲ ص ۸۲
روایت ۴: بحار الانوار ج ۲ ص ۲۰۸
روایت ۵: بحار الانوار ج ۱ ص ۱۰۶
روایت ۶: بحار الانوار ج ۲ ص ۱۸۴
روایت ۷: بحار الانوار ج ۶۵ ص ۲۷۳
روایت ۸: بحار الانوار ج ۹۷ ص ۳۵۱
روایت ۹: بحار الانوار ج ۸۳ ص ۲۶۶
روایت ۱۰: کافی ج ۲ ص ۹۳
روایت ۱۱: بحار الانوار ج ۸۷ ص ۹۹
روایت ۱۲: بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۷۱
روایت ۱۳: بحار الانوار ج ۱۳ ص ۳۰۵
روایت ۱۴: بحار الانوار ج ۳۳ ص ۲۲۴
روایت ۱۵: بحار الانوار ج ۳۱ ص ۴۲۱
روایت ۱۶: بحار الانوار ج ۲ ص ۸۲
روایت ۱۷: بحار الانوار ج ۲ ص ۲۵۱
روایت ۱۸: بحار الانوار ج ۷۱ ص ۲
روایت ۱۹: کافی ج ۱ ص ۳۳۰
روایت ۲۰: بحار الانوار ج ۲ ص ۸۲
روایت ۲۱: بحار الانوار ج ۲ ص ۸۷
روایت ۲۲: کافی ج ۱ ص ۳۸
روایت ۲۳: بحار الانوار ج ۱ ص ۱۸۸
روایت ۲۴: بحار الانوار ج ۲ ص ۶
روایت ۲۵: وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۰۲
روایت ۲۶: بحار الانوار ج ۲ ص ۲۵۳
روایت ۲۷: بحار الانوار ج ۲ ص ۴
روایت ۲۸: کافی ج ۲ ص ۲۲۵
روایت ۲۹: کافی ج ۲ ص ۲۲۵
روایت ۳۰: کافی ج ۱ ص ۳۳
روایت ۳۱: بحار الانوار ج ۳۴ ص ۲۲۷
روایت ۳۲: صحیفه سجاده دعاء
روایت ۳۳: بحار الانوار ج ۱ ص ۱۷۱
روایت ۳۴: بحار الانوار ج ۲ ص ۲۵۱
روایت ۳۵: کافی ج ۱ ص ۱۸۸
روایت ۳۶: غرر الحکم ۳۷۸
روایت ۳۷: غرر الحکم ۶۸۰
روایت ۳۸: کافی ج ۱ ص ۳۵
روایت ۳۹: بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۰۰
روایت ۴۰: بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۸۷
روایت ۴۱: بحار الانوار ج ۱ ص ۱۶۶
روایت ۴۲: بحار الانوار ج ۱ ص ۲۰۱
روایت ۴۳: بحار الانوار ج ۱ ص ۲۱۷
روایت ۴۴: بحار الانوار ج ۶۵ ص ۱۵۴

- روایت ۴۵: کتاب سلیم ج ۲ ص ۹۴۳
- روایت ۴۶: کافی ج ۸ ص ۲۴۰
- روایت ۴۷: غررالحکم ۲۹۴
- روایت ۴۸: کافی ج ۱ ص ۵۵
- روایت ۴۹: تفسیر الامام علی (علیه السلام) ۶۷۲
- روایت ۵۰: معدن الجواهر ۲۶
- روایت ۵۱: بحارالانوار ج ۶۵ ص ۱۹۵
- روایت ۵۲: غررالحکم ۲۸۷
- روایت ۵۳: ارشادالقلوب دیلمی ج ۱ ص ۱۰۱
- روایت ۵۴: ارشادالقلوب ج ۱ ص ۷۶
- روایت ۵۵: بحارالانوار ج ۲ ص ۸۵
- روایت ۵۶: کافی ج ۸ ص ۸۴
- روایت ۵۷: نهج البلاغه ۲۸۳
- روایت ۵۸: بحارالانوار ج ۲ ص ۹۳
- روایت ۵۹: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۰۵
- روایت ۶۰: کافی ج ۲ ص ۲۹۸
- روایت ۶۱: بحارالانوار ج ۲ ص ۸۳
- روایت ۶۲: بحارالانوار ج ۲ ص ۹۴
- روایت ۶۳: کافی ج ۶ ص ۴۳۴
- روایت ۶۴: کافی ج ۲ ص ۳۵
- روایت ۶۵: بحارالانوار ج ۱ ص ۲۰۵
- روایت ۶۶: کافی ج ۱ ص ۳۳
- روایت ۶۷: کافی ج ۱ ص ۳۴
- روایت ۶۸: ارشادالقلوب دیلمی ج ۱ ص ۱۶۶
- روایت ۶۹: بلدالامین ۳۴۹
- روایت ۷۰: بحارالانوار ج ۱ ص ۱۸۴
- روایت ۷۱: بحارالانوار ج ۳۰ ص ۲۰۶
- روایت ۷۲: بحارالانوار ج ۵۱ ص ۲۲۷
- روایت ۷۳: من لایحضر ج ۲ ص ۵۱۹
- روایت ۷۴: بحارالانوار ج ۵۰ ص ۷۶
- روایت ۷۵: بحارالانوار ج ۲ ص ۸۲
- روایت ۷۶: بحارالانوار ج ۱ ص ۹۴
- روایت ۷۷: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۸۷
- روایت ۷۸: بحارالانوار ج ۲ ص ۳۰۳
- روایت ۷۹: روضة المتقین ج ۱۴ ص ۴۷۴
- روایت ۸۰: بحارالانوار ج ۲ ص ۹۳
- روایت ۸۱: بحارالانوار ج ۴۹ ص ۹۵
- روایت ۸۲: بحارالانوار ج ۲ ص ۵
- روایت ۸۳: بحارالانوار ج ۹۱ ص ۱۲۵
- روایت ۸۴: بحارالانوار ج ۲ ص ۸۷
- روایت ۸۵: بحارالانوار ج ۳۳ ص ۴۹۷
- روایت ۸۶: بحارالانوار ج ۲۴ ص ۳۵۲
- روایت ۸۷: بحارالانوار ج ۵۱ ص ۵۲
- روایت ۸۸: بحارالانوار ج ۶۵ ص ۲۸۵

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتياب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه ی نفر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام
- ۱۵. فاطمه ؑ به میدان آمد تا علی ؑ زنده بماند
- ۱۶. ماه در ماه، امام زمان عجل الله فرجه در ماه رمضان
- ۱۷. توطئه ازدواج، پوشاندن رسوایی سقیفه
- ۱۸. مجموعه «روزنه ای به عبودیت فقیهانه»
- ۱۹. علی علیه السلام باید بماند جلد یکم
- ۲۰. علی علیه السلام باید بماند جلد دوم
- ۲۱. گذری بر تقلید (تلخیص شماره ۶)
- ۲۲. ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت